

## بخش دوم

### دلالتی بر انتصابی بودن امیرالمؤمنین علی

۱. آیه انذار عشره و حدیث یوم الدار
۲. آیه ولایت
۳. حدیث ثقلین آیه تطهیر و مباحل
۴. حدیث سقیفه
۵. حدیث خلفای اثنی عشر
۶. حدیث منزلت
۷. حدیث غدیر و آیات ابلاغ و کمال الدین و عذاب الواقع

## فصل اول: بیان ادله نقلی

## ۱- آیه انذار عشیره و حدیث یوم الدار

از مباحثات گذشته چنین نتیجه گرفتیم که امامت یک مقامی انتصابی است و دلایل و قرائن فراوانی دلالت بر انتصابی بودن این مقام دارند و فعلاً نوبت آن رسیده است که ببینیم که شارع حکیم تا چه اندازه از اینها بهره برداری نموده و در تشریح اش آنها را در نظر گرفته، دلایل آینده از کتاب و سنت به روشنی ثابت می‌کند که خداوند حکیم بوسیله پیامبر گرامی شخصیت والا مقامی را برای اداره مقام رهبری پس از پیامبر اکرم تعیین نموده است و برای اثبات نظرمان از میان آیات و روایاتی که در این زمینه است به بیان چند آیه می‌پردازیم که با کمک روایات وارده در شأن نزول آنها دلالتشان بر مراد ما قطعی و سریع است و همچنین به چند روایت مستقل و متواتر و قطعی الصدور که پیامبر گرامی اسلام امیرالمؤمنین را بعنوان عام یا خاص برای امامت و رهبری منصوب فرموده است می‌پردازیم و قبل از پرداختن به آیات و روایات توجه به این نکته حائز اهمیت است:

و آن پاسخ به این پرسش است که اگر آیات قرآنی بر امامت امیرالمؤمنین داریم چرا اسم ایشان در قرآن برای این امر صریحاً نیامده است؟

در اینجا اجمالاً در پاسخش می‌گوئیم که نیامدن اسم ائمه اطهار در قرآن قطعاً یکی از عوامل حفظ قرآن از خطر تحریف بود، بطوریکه اگر نام آنها در قرآن می‌آمد این کتاب مورد دستبرد قرار می‌گرفت و از حجیت می‌افتاد به فرموده استاد شهید مرتضی مطهری پیامبر اکرم یا خدای تبارک و تعالی نمی‌خواست در این مسئله‌ای که بالاخره هوی و هوسها دخالت می‌کند مطلبی به این صورت طرح شود..... یعنی اگر آیه‌ای بطور صریح در این خصوص وجود داشت باز آن را توجیح می‌کردند پیامبر صلی الله علیه و آله در گفتار خودش بطور صریح فرمود هذا علی مولاہ دیگر از این صریحتر چه می‌خواهید، ولی خیلی فرق است میان گفتار پیامبر با این صراحت را زمین زدن و آیه قرآن را با وجود کمال صراحت اسمی در آن.

مورخین اسلامی چه شیعه و چه سنی ظلمی را که دستگاه خلافت به خاندان پیامبر نمودند ثبت کردند و این دیگر از متواتر و قطعیات تاریخ است و از تغییر مسیر رهبری گرفته تا یورش بردن به خانه وحی و آتش زدن خانه و آزردن دختر گرامی پیامبر و تا شهادت سید الشهداء و سایر ائمه و شیعیان‌شان و خلاصه خلفائی چون یزید و معاویه عبدالملک مروان و هشام و منصور و هارون و حکامی چون زیاد بن ابی و عبیدالله بن زیاد و حجاج که برجهان اسلام مسلط بودند و حکم می‌داندند و اینها با آن ظلم و جنایت‌شان

که هدفشان خاموش نمودن نام ائمه اطهار علیهم السلام بود ممکن نبود که نام ائمه اطهار را در قرآن باقی بگذارند، و قرآن از تحریف و تصرف سالم بماند و یا اینکه آن را تأویل نبرند، لذا شارع مقدس اسلام برای پیش گیری از هر نوع تحریفی از طرح این مسئله با آن کیفیت خودداری کرد، البته کما اینکه خواهد آمد بگو نه دیگر مطرح ساخت.

### حدیث یوم الدار

از اینجا وارد می شویم در ادله نقلی بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام: یکی از ادله ای که علمای امامیه در رابطه با امامت امیرالمؤمنین به آن تمسک می کنند حدیث یوم الدار است که این حدیث را در ذیل آیه شریفه انذار عشیره آورده اند آیه شریفه چنین است: «وانذر عشیرتک الاقربین و اخفض جناحک لمن اتبعک المؤمنین»

یعنی بستگان نزدیک خود را از عذاب الیم بیم ده و پر و بال مهر و مودت خود را بر سر افراد با ایمان پایین بیاور.

اگر با تو از در مخالفت وارد شدند بگو من از کارهای شما بی زارم این دستور بدعوت همگانی از طریق خویشاوندان و بستگان پس از سه سال از آغاز بعثت رسید و باید دعوت همگانی را از طریق عشیره و اقوام شروع کند چون ایمان عشیره و نزدیکان و انکارشان علامت خلوص و وارستگی مدعی نبوت و یا عدم خلوص و صداقت او بشمار می رود و نزدیکان واقف بر اسرار و رازها و ملکات انسانند هم ایمانشان و هم اعراض اکثریت قریب به اتفاق آنها می تواند خیلی در پیشرفت کار و یا شکست انسان مؤثر باشد، از این جهت پیامبر به حضرت علی علیه السلام دستور داد که ۴۵ نفر از شخصیت‌های بنی هاشم را برای مهمانی و استماع سخنان پیامبر دعوت کند.

و حضرت علی علیه السلام چنین نمود و پس از صرف نهار ابولهب عموی پیامبر مجلس را با سخنان رکیک ش از طرح سخن و تعقیب هدف انداخت و مجلس بدون اخذ نتیجه به پایان رسید. پیامبر به حضرت دستور داد که فردا همان دعوت را تکرار کند و همه آنها به جز ابولهب را دعوت نماید، پس از صرف نهار پیامبر بپا خواست و قبل از کمک خواهی مقدمه‌ای فرمودند که مورخین و مفسرین با عبارت گوناگون آن را نقل نمودند آن این است:

«براستی هیچگاه راهنمای مردم به آنان دروغ نمی گوید به خدائی که جز او خدائی نیست من فرستاده او بسوی شما و عموم جهانیان هستم، هان ای مردم آگاه باشید همانگونه که می خوابید می میرید و همچنانکه بیدار می شوید زنده خواهید شد، نیکوکاران و دوزخ اعمال و بدکاران به کیفر کردار خود می رسند و بهشت جاودان برای نیکوکاران به پاداش برای بدکاران است و هیچکس از مردم برای کسان خود چیزی بهتر از آن چه من برای شما آورده‌ام نیاورده است من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده‌ام، خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و یگانگی وحی و رسالت خویش دعوت کنم»

سپس فرمود: ایکم یوازرنی علی هذا الامر.

یعنی چه کسی از شما مرا در این راه کمک می‌کند تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد. و سپس مقداری مکث فرمودند تا ببینند کدامیک از آنها به ندای او پاسخ مثبت می‌دهد در این موقع سکوت آمیخته با بهت و تحیر بر مجلس حکومت میکرد و همگی سر به زیر افکنده و در فکر فرو رفته بودند تا که بن حضرت علی رضی الله عنه که حدود ۱۳ یا ۱۵ سال بیشتر نداشت برخاست و به پیامبر عرض کرد: انا یا نبی الله اکون و زیرک علیه (در بعضی از تواریخ آمده که پیامبر فرموده بنشین دوباره سخنانش را تکرار کرد و باز حضرت علی رضی الله عنه تا سه مرتبه این امر را تکرار کرد) و آنگاه پیامبر دست خود را روی علی گذاشت و فرمود:

«اطیعوه ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاستمعوا له و اطیعوا»؛ یعنی این برادر من و وصی در کارهایم و جانشین من در میان شما است، پس از او پیروی و شنوائی داشته باشید. و جمعیت برخاستند و در حالی که می‌خندیدند به ابوطالب می‌گفتند که مأموری از پسر ت شوائی و اطاعت داشته باشی.<sup>۱</sup>

توضیح: این حدیث را مورخین و مفسرین شیعه و سنی بدون کوچکترین انتقاد از متن و سند نقل کردند و آن را از مناقب و فضائل امام شمرند و فقط ابن تیمیه و مشقیه رهبر فکری وهابیت آن را مجهول و بی‌اساس دانست البته بعضی‌ها آن را بطور اجمال و ابهام آوردند. و بعضی از قسمت‌هایش را انداختند ولی همان مقداری را که نقل نموده‌اند، قبول کرده‌اند. دو نکته‌ای که باید بدان توجه داشت این هست:

اولاً- این حدیث ولو اینکه بصورت‌های مختلفی نقل شده است ولی در عین حال لطمه‌ای به مقصود پیامبر وارد نمی‌سازد و به عبارت دیگر اختلاف در متن بخاطر نقل به معنائی است که بعضی‌ها مرتکب شده‌اند و حدیث تواتر معنوی دارد.

ثانیاً - اینکه ممکن است گفته شود که این اجابت حضرت امیر رضی الله عنه در دوران کودکی و نوجوانی بوده است و ایمان کودک فاقد ارزش است، پاسخ این روشن است کسی که مأموریت ترتیب غذای ۴۵ نفر را قبول می‌کند چگونه ایمانش ارزش نداشته باشد و بقول اسکافی از دانشمندان اهل سنت آیا صحیح است که پیامبر کودک نابالغ را در رنج پختن غذای ۴۵ نفر بیندازد و او را رازدار نبوت نماید و با او بطوریکه بعنوان برادر و وصی بیعت نماید بطور مسلم جواب منفی است و امام امیرالمؤمنین رضی الله عنه از نظر رشد جسمی و فکری و تفکر عقلی به حدی رسیده بود که شایستگی این گونه کارها و مسئولیتها را داشته باشد و از این

۱. کامل ابن سیر - تاریخ طبری - شرح سفاء قاضی ایاض - الغدیر - جلد ۲ ص ۲۷۸ تا ص ۲۸۴.

جهت او فردی استثنائی بود و هیچگاه با کودکان دیگر انس نگرفت و به بازی نپرداخت او شاهد رسالت پیامبر بود.

## ۲- آیه ولایت

یکی از آیاتی که بر امامت و خلافت امام امیرالمؤمنین دلالت می‌کند آیه ولایت است متن آیه:  
انما ولیکم الله ورسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون و من یقول الله ورسوله و الذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون.

یعنی ولی شما خدا و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آوردند و نماز می‌گذارند و در حال رکوع زکات یا صدقه می‌دهند و هر کس خدا و فرستاده او و افراد با ایمان را ولی خود اتخاذ کند او را حزب خداست و حزب الهی پیروز است.

برای تمامیت دلالت این آیه بر امامت و خلافت امیرالمؤمنین باید چند مسئله بررسی شود  
۱- اینکه آیه در شأن چه کسی نازل شده است و به عبارت دیگر خدا و رسول خدا معلومند و منظور از «والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون» چه کسی یا چه کسانی هست.

۲- ولی یعنی چه و آیه چگونه دلالت بر سرپرستی و زعامت افراد نامبرده دارد؟

اما در رابطه با بحث اول:

همه مفسرین شیعه و سنی و بسیاری از دانشمندان و مفسرین بزرگ اهل سنت شأن نزول این آیه را امیرالمؤمنین دانسته اند که بعضی از آنها در ذیل اشاره می‌شود:  
مرحوم علامه امینی می‌فرماید:<sup>۲</sup>

تنها از اهل سنت ۶۶ نفر این آیه را در شأن علی <sup>ع</sup> دانسته‌اند. مانند فخر رازی در تفسیر کبیر در ذیل این آیه و زمخشری در تفسیر الکشاف خود در ذیل همین آیه مبارکه و طبری در تفسیرش در ذیل همین آیه و سیوطی در تفسیر الدر المنثور و واحدی در اسباب النزول و ابن کثیر شامی در تفسیرش و سید محمد آلوسی شکری در تفسیرش روح المعانی در شأن نزول آیه چنین نقل کرده‌اند:

۱. شرح نهج البلاغه بن ابی‌انحید جلد ۱۳ ص ۲۴۴.

۲. القدر جلد ۲ ص ۵۲ و ۵۳ و جلد ۳ ص ۱۵۵ الی ۱۶۲.

سائلی وارد مسجد شد و درخواست کمک کرد و کسی به او چیزی نداد امام در حالی که در رکوع نماز بود با انگشت کوچک خود که انگشتری در آن بود به فقیر اشاره کرد تا انگشتر از دست او بیرون آورده او انگشتر از دست امام در آورد و بدنبال کار خودش رفت. این خبر به پیامبر رسید وی از خدا این چنین درخواست نمود:

همانطور که برای موسی از خاندانش وزیر معین نمودی پروردگارا برای من نیز از اهل بیت من وزیر معین نما. و در این لحظه فرشته وحی نازل شد و آیه یادشده را بر پیامبر تلاوت کرده عین همین شأن نزول را مفسرین و مورخین عامه از شخص امام علیه السلام، ابن عباس، عمار، ابورافع، جابر بن عبدالله، و انس بن مالک، عبدالله بن سلام و دیگران روایت کرده‌اند.

پس مصداق جمله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یوتون الزکاة و هم راکعون امام امیرالمؤمنین است پس مراد جدی این جمع، مفرد است، گرچه مراد استعمالی آن همان جمع است، حرف انما در ادبیات عرب مفید حصرو انحصار است پس آیه دلالت می‌نماید که ولی شما فقط خدا و رسول خدا و آن کسی است که ایمان دارد و نماز را بر پا می‌دارد و در رکوع نماز صدقه می‌دهد.

در اینجا برای رفع توهم و اشکالات اهل سنت در پیرامون شأن نزول آیه باید به چند مسئله توجه داشت:

نکته اول: مفسرین عامه و خاصه مصداق آیه را امیرالمؤمنین دانستند (و نظائرش استعمال جمع و اراده مفرد) در ادبیات عرب و در قرآن فراوان است و هر جا برای نکته‌ای می‌باشد، مثلاً در مورد عبدالله بن ابی دارد:

یقولون لان رجعنا الی المدینه لیخرجن الاعز منها الاذل.

چون او رئیس حزب منافقین و سخن رئیس حزب، سخن افراد حزب است و در آیه مباحله دارد و نسائنا و نسانکم و ابنائنا و ابنائکم و انفسنا و انفسکم. که در مورد فاطمه زهرا (س) و حسین علیهما السلام و امام امیرالمؤمنین بکار رفت. این جمع بخاطر شرافت و عظمت این عده است و همچنین جمع‌هایی که خداوند در رابطه با خودش بکار می‌برد، انا انزلنا یا خلقنا و مانند اینها این بخاطر توجه به علل و عوامل دیگری که در طول فاعلیت و علیت خداوند است بکار رفته است و در ما نحن فی (الذین آمنوا الذین....) برای تحریک نشدن عواطف منافقین است و

بنابر گفته زمخشری صاحب تفسیر کشاف برای ترغیب مردم به انفاق و ایثار، جمع بکار رفته است.

نکته دوم - زکات در آیه شریفه بمعنای اصطلاحی اش نیست (که بر نه چیز با نصاب معین واجب می شود) بلکه در اینجا زکات بمعنی لغوی است یعنی نمو و تطهیر و قرآن به هر عمل و انفاقی که فی سبیل الله باشد، چون در او رشد و نمو انفاق کننده می باشد به آن عمل زکات می گویند و اصلاً زکات واجب در قرآن بعنوان صدقه آمده است.

نکته سوم - دادن صدقه در نماز از شرائط امامت نیست تا گفته شود درباره پیشوایان دیگر شیعه این جریان واقع نشده است و این صفت موضوعیت برای احراز مقام امامت ندارد بلکه این صفت جنبه و عنوان مشیر دارد یعنی منظور معرفی و شناسائی مصداق خارجی می باشد نه اینکه انجام دادن کاری با چنین خصوصیت از شرائط امامت باشد و از قبیل خاصف النعل و اگر به مولی معتق و یا به عبد معتق، ولی گویند چون این دو نسبت به هم سزاوارتر به احسان و تشکرند و آیه شریفه هم می فرماید خدا و رسول الله و امیرالمؤمنین علیه السلام به سرپرستی و صاحب اختیاری تان سزاوارترند و اینکه بعضی از دانشمندان اهل سنت راه توجیح را پیش گرفتند که ولی بمعنای دوست و ناصر است و این چندان فضیلتی برای حضرت علی علیه السلام نیست این حرف به چند دلیل باطل است:

اولاً - اگر ولی در این آیه بمعنی دوست و محب باشد نه سرپرست و صاحب اختیار، انحصار دوستی به این سه نفر با کلمه (انما) بی جهت و بیهوده است، زیرا به حکم قرآن همه افراد با ایمان محب و دوست و ناصر یکدیگرند.

اختصاص به این سه نفر وجهی ندارد و المؤمنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض و قرآن نه تنها مؤمنین را دوست و ناصر همدیگر می داند بلکه بالاتر از آن، آنها را برادر همدیگر می داند: انما المؤمنون اخوة.

ثانیاً - در آیه بعدش می فرماید: و من يقول الله و رسوله و الذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون یعنی هر کس که خدا و رسول خدا و اهل ایمان، (حضرت علی علیه السلام را ولی خودش بگیرد او پیروز است زیرا که حزب خدا فاتح و پیروز است.

این آثار یعنی پیروز و حزب خدائی شدن با ولی گرفتن خدا و رسول او بمعنای صاحب اختیار گرفتن می سازد نه با ولی گرفتن بمعنی دوست گرفتن تنها که دوستی بتنهائی موجب پیروزی

نیست و همچنین در آیات قبل که نهی از ولایت یهود و نصاری می‌نماید و آن را موجب ارتداد و خروج از اسلام می‌شمارد.

مراد تنها همان دوستی با آنها نیست چون پیمان دوستی با آنها موجب ارتداد نمی‌شود و ولی بمعنی سرپرستی و صاحب اختیاری است که یک نوع برتری می‌آورد و خداوند این را برای مؤمنین هرگز قرار نداده است.

وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا

ثالثاً- در آیه شریفه ولی، هم مفرد آمده است و هم یکبار استعمال شده است پس به هر معنا که آمده است برای هر سه ثابت است اما ولی در آیه در مورد خداوند صاحب اختیاری و سرپرستی است و کسی در صاحب اختیاری و پروردگاری او هم در نظام تکوین و آفرینش و هم در نظام تشریح و قانونگذاری حرفی ندارد، چون مالک حقیقی و حاکم حقیقی تنها اوست و سرپرستی و تصرف و تدبیر هر مخلوق و مصنوعی اصالتاً و اولاً بالذات برای خالق و سازنده‌اش که خداوند است، می‌باشد.

اما ولی بودن رسول خداوند و صاحب اختیاری او بر امت موهبتی از جانب خداوند است و ولایت تکوینی پیامبر (که همان معجزات باشد) به اذن خداوند و مِنْ عِنْدِ اللَّهِ است و هم چنین ولایت تشریحی یعنی اولویت او در بیان تبلیغ قوانین الهی و قضاوت و دلاوری و اداره اجتماع و سرپرستی مردم همه را خداوند به او تفویض نموده است

و ما كان لمومن ولا مومنة اذا قضى الله ورسوله امراً ان يكون لهم الخيرة من امرهم و من يعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبيناً<sup>۱</sup>

یعنی هنگامی که خداوند و فرستاده او پیرامون موضوعی داوری کردند هیچ فرد با ایمان نمی‌تواند اختیار داشته باشد و خلاف آن را انتخاب کند.

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»<sup>۲</sup>

(بیغیر ولی و سزاوارتر بمؤمنان است از خود آنها) و یا اطاعت از رسول خدا را در امتداد صاحت خودش قرار داده:

۱. سوره احزاب آیه ۳۶.

۲. سوره احزاب آیه ۶.



«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۱</sup>

و همچنین مخالفت رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند مخالفت خدا به عذاب دردناک بیم داده شده است:  
 «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۲</sup>  
 نتیجه: خلاصه خداوند مقام بیان احکام و اجرای آن و قضاوت و ولایت و سرپرستی جامعه را به پیامبرش کرامت نموده است.

پس ولی بودن پیامبر هم بمعنای صاحب اختیاری و سرپرست بودن او می باشد و آیه همین ولایت و سرپرستی را برای شخص ثالث مصداق (والذین آمنوا یعنی حضرت امیر علی بن ابی طالب علیه السلام) بوسیله همین کلمه عطف اثبات نموده است و او را بمعنای ولی مؤمنین معرفی کرده است.

چون هیچ جای قرآن برای پیامبر ولایت بمعنای دوستی یا کمک کار و مدد کار را اثبات نکرده است تا در اینجا بدان معنا باشد. خلاصه ولی درباره خداوند و پیامبر به هر معنایی که هست در مورد شخص ثالث نیز به همان معنا است.

۳- حدیث ثقلین و آیه تطهیر و مباحله<sup>۳</sup>

حدیث ثقلین از احادیث متواتر اسلامی است که علماء و دانشمندان عامه و خاصه آن را از پیامبر گرامی نقل کرده اند، مراجعه به اسناد این حدیث، صدور حدیث را از پیامبر قطعی می سازد البته این حدیث بصورت های مختلف نقل شده است مع الی وصف همگی هدف واحدی را تعقیب می کنند و آن، وجود پیوند بین قرآن و عترت است.

علت اختلاف صورت حدیث به اجمال و تفصیل اینست که پیامبر در مواقع مختلف مردم را به پیوند آن دو توجه داده است.

پیامبر گرامی اسلام تلازم و پیوند ناگسستنی میان قرآن و عترت را در روز عرفه، روی ناقه خودش و مسجد خیف و در خطبه غدیر و در بستر بیماری در حالی که حجره اش مملو از

۱. سوره نساء آیه ۵۹.

۲. سوره نور آیه ۶۳.

۳. آیه ۶۱ / آل عمران.

صحابه بود یادآور شده است و اختلاف حدیث از نظر تفصیل و اختصار مربوط به اختلاف مورد است. و اینک متن حدیث:

قال رسول الله ﷺ انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیته ما ان تمسکتکم بهما لن تضلوا ابدًا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

و در نقل ابن حجر عسقلانی - پیامبر در حدیث افزود هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لایفترقان حتی یردا علی الحوض.

### بررسی مفاد حدیث

دقت در مفاد حدیث ثقلین می‌رساند که عترت پیامبر از هرگونه لغزش و اشتباه تا چه رسد به معصیت و گناه مصون می‌باشد چون چیزیکه تا قیامت با قرآن پیوند ناگسستنی دارد باید بسان قرآن از خطاء و اشتباه مصون باشد چون قرآن تا دامنه قیامت از هرگونه تغییر و تحریف محفوظ می‌ماند - لایأته الباطل من بین یدیه و لا من خلقه تنزیل من حکیم حمید

(یعنی هرگز از پیش و پس این کتاب حق باطل نشود - و تا قیامت حکومت و حکمش باقیست - زیرا او فرستاده خدای مقتدر حکیم ستوده صفات است).<sup>۱</sup>

در غیر این صورت هرگز نمی‌تواند تصور کرد که خداوند به پیامبرش اطاعت پیروی بنده عاصی و گناهکار را بر ما واجب کند و یا اینکه میان گروه خطا کار با قرآن پیوند ناگسستنی افکند. بلکه تنها گروهی می‌تواند شایستگی همدردی با قرآن را داشته باشد که پاک و پیراسته از هر لغزش و اشتباه باشد و از این حدیث علماء امامیه به این حدیث بر عصمت ائمه که عترت پیامبرند استدلال می‌کنند و یکی از شرائط مهم امامت و پیشوائی را عصمت از گناه و اشتباه می‌دانند.

بنابراین پس از پیامبر برای نجات از گمراهی و ضلالت باید دنبال قرآن و عترت و اهل بیت رفت و بطور مسلم مقصود از عترت پیامبر تمام بستگان وی نیست زیرا همه آنان به اتفاق امت اسلامی دور از گناه و پیراسته از معصیت نبوده‌اند،

بلکه مقصود تنها جمعیتی هستند که در میان امت به طهارت و پاکی و فضائل انسانی و علم و دانش بیکران معروف بوده‌اند و مسلمانان آنان را به این نام و نشان می‌شناخته‌اند و این افراد همان تعدادی است که شیعه به امامت و پیشوائی آنان ایمان راسخ دارد و در حیات پیامبر مصداق اتم و اکمل و بارزش وجود مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است.

و افزون بر این روایاتی که در شأن نزول آیه تطهیر و آیه مباحله آمده است اهل بیت را معرفی نموده است - و اینک آیه تطهیر.

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ یعنی در این باره متجاوز از هفتاد روایت است که اهل سنت با چهل طریق از ام سلمه، عایشه، ابوسعید خدری و دیگران نقل نموده‌اند و شیعه نیز از ۳۰ طریق آن را نقل نموده است و بسیاری از این روایات تأکید می‌کند که پیامبر و حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه (س) و حسنین (علیهما السلام) گرد آمده بودند که کساء پیامبر همه را در بر گرفته بود که آیه تطهیر نازل شد در بعضی از روایات دارد که همین که آیه تطهیر نازل شد پیامبر فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین را صدا زد و آنها را با عباي خودش پوشاند و حضرت علی علیه السلام هم در طرف دیگر پیامبر بود و همه آنها به عبا پوشاند و سپس فرمود: اللهم هؤلاء اهل بيتي فاذهب عنهم الرجس و طهیرهم تطهیراً.<sup>۱</sup> نکته‌ای که بر تأکید این مطلب می‌افزاید اینکه این آیه نیمه دوم از آیه‌ای است که مخاطبش زنان پیامبر است و همچنین آیات قبل و بعدش در رابطه با زنان پیامبر است ولی از حیث ادبی هیچگونه ارتباطی با قبل و بعدش ندارد.

حتی اگر این آیه را از بین آنها برداریم ارتباط آنها کامله می‌شود. تمام روایات این باب تصریح دارند که آیه تطهیر تنها نازل شده است و حتی مفسرینی که آیه را اختصاص به زنان پیامبر می‌دهند، باز معتقدند که این آیه مستقلاً نازل شده است و سپس بدستور پیامبر یا به صلاح دید دیگران هنگام جمع‌آوری قرآن در بین این آیات قرار داده شده است.

همچنین روایات وارده در ذیل آیه مباحله دارد که پیامبر مأمور به انجام مباحله شد و پیامبر حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه و حسنین را خواند و فرمود اللهم هؤلاء اهل بيتي.

و همچنین امام کاظم علیه السلام در مجلس هارون الرشید در پاسخ به پرسش هارون که چگونه شما مدعی هستید که فرزندان پیامبر هستید در حالیکه پیامبر فرزند نداشته، زیرا انتصاب از طرف پدر باشد نه مادر؟ اما به آیه مباحله با خودش برداشته باشد بنابراین برامت است که پس از پیامبر از کتاب خدا و اهل بیتش کند و اهل بیت او ائمه اطهار هستند.

### دانشمندان عامه و بهانه جوئیها

گاهی در بعضی از کتابهای اهل سنت به ندرت دیده می‌شود بجای جمله کتاب الله و عترتی، جمله کتاب الله و سنتی آمده و بصورت یک روایت نامعتبر نقل گردیده است تا بدین وسیله بتوانند از تمسک نمودن به عترت راهی پیدا کنند ولی باید توجه داشت که اولاً روایت با این ضبط صدورش قطعی نیست و

۱. سوره احزاب آیه ۳۳.

۲. فضائل خسه - جلد ۲ - ص ۲۲۴.

بر فرض هم چنین ضبط هم صادر باشد. باز بطور غیرمستقیم دلالت بر تمسک به عترت دارد، چون در آن زمان معنای حدیث چنین می‌شود:

که به کتاب خدا و سنت تمسک نمائید و از سنت پیامبر تمسک و پیروی از عترت است که در روایات متعددی سفارش به آنها نموده است. بنابراین خودش حدیث مستقلاً می‌شود و منافاتی با ضبط عترتی ندارد، زیرا عترتی بطور مستقیم سفارش به تمسک عترت می‌کند ولی سنتی بطور غیر مستقیم حالا با چنین چیزی چگونه برادران اهل سنت متمسک به اهل بیت پیامبرند.

۴- حدیث سقیفه

یکی از احادیث متواتری که پس از حدیث غدیر و ثقلین از شهرت عظیمی میان محدثان اسلامی برخوردار است، حدیث سقیفه است در رابطه باشند حدیث مرحوم میرحامد حسین هندی آن را از ۹۰ دانشمندان اهل سنت نقل نموده و در تعلیقه کتاب عباقات الانوار قریب ۶۰ نفر دیگر بر آن تعداد افزوده شده است که همگی آن ۱۵۰ نفر در فاصله بین قرن دوم هجری تا قرن پانزدهم هجری می‌زیسته‌اند.

مرحوم سید هاشم بحرینی این حدیث را با یازده سند از دانشمندان اهل سنت و با ۳۹ سند از دانشمندان شیعه نقل نموده است و بعضی از ناقلان حدیث از اهل سنت عبارتند از:

شافعی، مسلم در صحیحش، طبری، حاکم، سیوطی، ابن حجر عسقلانی در کتب خویش.

این حدیث از اصحابی چون ابادزر، ابن عباس، عبدالله بن زبیر، انس بن مالک و حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام و ابی سعید خدری نقل نموده‌اند.

متن حدیث چنین است:

عن ابی‌ذر، عن رسول الله صلی الله علیه و آله مثل اهل بیتی فی امتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من ترکها غرق.

یعنی: مقام و موقعیت اهل بیت من مانند کشتی نوح است هر کس بر آن کشتی سوار شد، نجات یافت و هر کس تخلف کرد غرق شد.

از اینکه مقام و موقعیت اهل بیت را همانند کشتی نوح بیان نموده است معلوم می‌شود که پیروی همه جانبه از آنان مایه نجات و مخالفت با آنها مایع نابودی است، البته آن پیروی مایه نجات است که همجانبه باشد، هم در مسائل اعتدائی و هم مسائل عملی و هم در مسائل فردی و اجتماعی، هم مسائل سیاسی و هم عبادی و اخلاقی.

چون حدیث اطلاق دارد و تمامی این ابعاد و جوانب را می‌گیرد و گواه بر تعیین اهل بیت پیامبر برای رهبری و پیشوائی امت است و هم چنین گواه بر عصمت و مصونیت آنها از خطاء و اشتباه و گناه است و راه نجات و رستگاری تنها در پیروی از آنهاست در اینجا چند سؤال از اندیشمندان و متفکران اهل سنت داریم:

- آیا تشکیل دادن دهها مکتب فقهی مختلف در مقابل مکتب فقهی پیروی و اطاعت از اهل بیت است؟

- آیا تشکیل مکاتب متعدّد کلامی از اشعری و معتزلی و خوارج در قبال مکتب کلامی اهل بیت تمسک به کشتی نجات و چراغ هدایت است؟

- آیا کنار گذاشتن اهل البیت از رهبری و خلافت اسلامی و هم دستی با دشمنان آنها در محروم نگه داشتن آنها و دوا داشتن آن همه ظلم و جنایت نسبت به آنها تمسک به کشتی نجات و چراغ هدایت است؟

آیا همه فرقه‌ها و مذاهب اسلامی در هدایتند یا خیر؟

بدون شک جواب منفی است، زیرا اگر همه فرقی و مذاهب اسلامی در طریق رستگاری و هدایتند و متمسک به کشتی نجات می‌باشند، پس معنای آن احادیثی را که دانشمندان معتبر و بنام اهل سنت در کتب معتبرشان نقل کرده‌اند چیست؟

اهل سنت آن احادیث را از ابوهریره و انس بن مالک و معاویه بن ابوسفیان و عوف بن مالک و غیره... و دیگران روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

افترقت اليهود علی احدی و سبعین فرقة فراجدة فی الجنة و سبعون فی النار، فافترقت النصارى علی ثنتين و سبعین فرقة فواحدة فی الجنة و احدی و سبعون فی النار، و الذی نفسی بیده و لتفرقن امتی علی ثلاث و سبعین فرقة واحدة فی الجنة ثنتان و سبعون فی النار.

این حدیث را ترمزی در سننش، ابن ماجه در سننش، ابی‌داود در سننش، احمد حنبل در مسندش، دارقطنی در سننش نقل کرده‌اند، و این حدیث را صاحبان صحاح سته در کتابهای معتبرشان آورده‌اند و آن را صحیح هم شمردند و آن اینکه پیامبر فرمودند:

شما سنت امت‌های قبلی را پیروی می‌کنید قدم به قدم و حتی اگر آنها داخل لانه سومسار شدند شما نیز در آن داخل می‌شوید - سؤال کردند آیا مراد یهود و نصاری است - فرمود پس چه کسی می‌خواهد باشد.

و این احادیث دلیل بر بیراهه رفتن اکثریت امت پس از پیامبر است و فقط یک فرقه در بین امتش در نجات و رستگاریند.

### فرقه ناجیه چه کسانی هستند؟

از کتب معتبر اهل سنت استفاده می‌شود که فرقه ناجیه پیروان واقعی امیرالمؤمنین (شیعه امامیه) است و در ذیل آیه شریفه ان الذین امنوا و عموا الصالحات اولئک هم خیر البریة (سوره بینه) دانشمندان بزرگ اهل سنت از جابر بن عبدالله و ابی سعید خدری و عبدالله بن عباس و امیرالمؤمنین و دیگران روایت نمودند که این آیه در شأن امیرالمؤمنین و شیعیانش نازل شد و پیامبر بارها فرمود:

علی و شیعیانش بهترین مخلوقات هستند و همچنین گروه رستگارانند. و همچنین روایاتی که در ذیل آیه اولئک هم المفلحون (سوره بقره) پیامبر فرمود: قم یا سلمان هذا و جزیه هم المفلحون.<sup>۱</sup>

نتیجه - بنابراین گروهی که متمسک به کشتی نجات و چراغ هدایتند، شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشند و تنها همان گروه رستگارانند.

### ۵- حدیث خلفای اثنی عشر

یکی از احادیثی که هم شیعه و هم اهل سنت در رابطه با مسئله خلافت و جانشینی از پیامبر نقل کرده‌اند این حدیث (خلفائی اثنی عشر) است.

در اینکه پیامبر گرامی خلفای خود را ۱۲ نفر و همگی آنها را از قریش معرفی نموده است در میان محدثان اسلامی سخنی نیست زیرا روایات به اندازه‌ای است که نمی‌توان در صحت آنها شک و تردید نمود<sup>۲</sup> تعداد این احادیث به ۳۰۰ عدد می‌رسد و این حدیث را از ۳۶ صحابه نقل نموده‌اند و همچنین اخباری که دلالت می‌کند بر اینکه امیرالمؤمنین اولین امام پیش از این تعداد هست.

که در این ۳۰۰ حدیث فقط ۱۳۰ تای آن بر این مطلب دلالت دارند (یعنی اولشان علی علیه السلام است) اختلاف ما و محدثان عامه در تعیین مصدق این دوازده نفر قریش است که آنها می‌خواهند این ۱۲ نفر را از میان جنایتکاران بنی‌امیه و بنی‌عباس انتخاب نمایند.

ولی این انتخابشان قطعاً باطل است، چون اصلاً با متن روایت ناسازگار است و حدیث بر ائمه اهل البیت منطبق می‌باشد و اینک متن حدیث: (البتة ما یک نقل را در متن می‌آوریم)

عن جابر بن ثمره قال سمعت رسول الله يقول لا يزال الاسلام عزيزاً الى اثني عشر خليفة ثم قال كلمة لم اسمعها فقلت لابي ما قال - فقال: كلهم من قریش.

یعنی از پیامبر شنیدم که فرمود اسلام به دوازده خلیفه من عزیز خواهد بود، سپس سخنی فرمود که من نشنیدم از پدرم پرسیدم چه گفت؟ گفت: فرمودند همگی از قریش می‌باشند، در بسیاری از کتب محدثین اسلامی احادیثی راجع به ائمه اثنی عشر و نیز تعداد آنها که به تعداد نقبای بنی‌اسرائیل هستند آمده است (تعداد نقبای بنی‌اسرائیل ۱۲ تا بودند - نقیب بنی کارگذار در قوم).

در این احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صفاتی را برای ایشان بیان فرموده‌اند از جمله اینکه آنها مایه عزت اسلام و صلاح و رستگاری امتند و پایان امر اسلام و بر پائی قیامت پس از آمدن آنها و زمامداری ایشان

۱ - خبری در تفسیر من جلد ۳۰ - ص ۱۷۱، سیوطی در تفسیر من (فضائل الخسبه) الدر المنثور در ذیل همین آیه و بن حجر عسقلانی در تفسیر من، صواعق المحرقة ص ۹۶، شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۶۸.

۲ - صحیح بخاری - صحیح مسلم - مسند امام احمد بن حنبل - صحیح ترمذی - سنن ابی داود تاریخ الخلفاء سیوطی و دیگران نقل نموده‌اند.

است از روی این صفات می توان به صفات این دوازده خلیفه دست یافت ولی قبل از اینکه مصادیق حقیقی آنها را بیان کنیم خوب است، مقداری از تناقض گوئیهای دانشمندان اهل سنت را که در مقام چاره جوئی از این حدیث گفته اند بپردازیم:

### چاره جوئیهای دانشمندان مکتب خلفا

دانشمندان اهل سنت که همواره توجیه گر نظام موجود بوده اند و بجای آنکه واقعیت خارج را با معیارهای حقیقت بسنجند حقیقت را طبق واقعیت خارج توجیه می کنند. در توجیه این حدیث به واقعیت خارج بدرد سرعجیبی افتاده اند که اینک بعضی از توجیهاات و دست و پازدنهایشان در پیرامون این حدیث اشاره می کنیم:

۱- ابن عربی می گوید:

ما دوازده نفر از فرمانروایان بعد از پیامبر را از میان این اشخاص شماره کردیم و اینها عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان، حضرت علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام، معاویه، یزید، معاویه بن یزید، مروان، عبدالملک مروان، ولید، سلیمان، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هشام ولید بن یزید، مروان حمار و همینطور ۲۷ تن دیگر از خلفای بنی عباس را تا زمان خود نامبرده و سپس می گوید اگر ما دوازده تن از این فهرست را پشت سر هم به عنوان خلفای دوازده گانه بشماریم به سلیمان بن عبدالملک ختم می شود. و اما اگر حقیقت خلافت و لیاقت جانشینی آن حضرت را در نظر بگیریم در این صورت فقط ۵ نفر (خلفای راشدین و عمر بن عبدالعزیز) را می توان لایق چنین معنائی دانست و بعد از این مطلب می گوید من که معنای حدیث را نفهمیدم.

۲- سیوطی از دانشمندان معروف این مکتب می گوید:

منظور دوازده تن جانشین راستین است که از ابتدای بعثت تا دامنه قیامت حاکم اسلامی باشند گر چه پشت سر هم نباشند، بعد می گوید: از دوازده تن اشخاص زیر آمدند: خلفای راشدین، امام حسن علیه السلام، معاویه، عبدالله بن زبیر، عمر بن العزیز که جمعاً هشت نفر می باشند و غیر اینها تا حدودی می توان مهدی عباس و طاهر عباسی را نهمین و دهمی آنها را شمرد و دو نفر دیگر باقی می مانند که حتماً یکی از آنها مهدی موعود منتظر است که بی شک از خاندان اهل بیت می باشد.

۳- ابن حجر عسقلانی (از شارحین صحیح بخاری در رابطه با این حدیث می گوید)

از این عده چهار خلیفه نخستین بخلافت رسیدند و لابد بقیه آنها تا دوازده نفر پیش از قیام قیامت خواهند آمد.

۴- عده ای از دانشمندان اهل سنت گفتند:

منظور حدیث خلفائی هستند که در زمان حکومتشان خلافت احترامی در خور توجه داشته است و اسلام قوی و نیرومند بوده است و حکومت آن خلفاء مورد اجماع بوده است.

۵- بیعتی از علمای بزرگ اهل سنت می گوید:

این تعداد خلفاء با این صفات تا زمان ولید بن یزید ختم می‌شود. بدین ترتیب خلفای راشدین، معاویه، یزید، عبدالملک مروان، ولید، سلیمان، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هشام و آخرین‌شان ولید بن یزید بن عبدالملک است، این کثیر بعد از نقل قولش می‌گوید:

این توجیه باطل است و تعداد از این بیشتر می‌شود. چون خلافت امام حسن علیه السلام و عبدالله بن زبیر و معاویه بن یزید و مروان هم مطرح است و تعداد شانزده نفر می‌شود.  
عده‌ای دیگر گفتند:

تنها خلفائی مصداق حدیثند که امت اسلامی بر خلافتشان یکدل و یکزبان بوده باشند، اگر چنین باشند، پس علی بن ابیطالب علیه السلام و امام حسن علیه السلام خارج می‌شوند. برای اینکه مردم‌شان به حکومتشان گردن ننهاند و باید این عده در لیست باشند که عبارتند از: ابوبکر و عمرو عثمان و معاویه و یزید و عبدالملک و ولید بن سلیمان و عمر بن عبدالعزیز و یزید و هشام و ولید بن یزید (حال جای تعجب دارد که چگونه این جنایتکاران در لیست باشند ولی علی بن ابیطالب و فرزندش از لیست خارج باشند).

#### ۶- ابن جوزی

از دانشمندان اهل عامه در کتاب کشف المشکل پاسخی برای حدیث پیامبر می‌آورد که یکی‌اش چنین است، پیامبر در حدیث خود نظر به خلفائی داشت که پد از شخص آنحضرت و اصحابش بخلافت خواهند رسید و تا دوازده تن آنها حکومت و فرمانروائی‌شان قوی است پس از سپری شدن زمان آنها کار امت به پریشانی می‌گراید و وضع مردم روز به روز بدتر می‌شود، بنابراین خلفای راشدین و معاویه و امام حسن علیه السلام و مروان حکم و ابن زبیر چون از اصحاب پیامبرند از لیست خارج می‌شوند و این دوازده تن از یزید بن معاویه شروع می‌شود و به مروان حمار هم ختم می‌شود و پس از مروان حمار بنی‌امیه سرنگون می‌شوند و کشور اسلام دچار هرج و مرج می‌شود تا دولت بنی‌عباس روی کار می‌آید، ولی ابن حجر عسقلانی این وجه را مردود می‌داند.

#### ۷- ابن حجر هیتمی

ابن حجر هیتمی است که می‌گوید این روایت سخت بی‌پایه و سست است.

#### ۸- گروهی دیگر از دانشمندان اهل سنت معتقدند:

که پیامبر از شگفتیهای بعد از خودش خبر می‌دهد که سرانجام موجب از هم پاشیدگی مسلمین و گرد آمدن هر دسته‌ای به گرد پرچمی می‌گردد و در نتیجه پراکندگی پس از آن حضرت در یک زمان ۱۲ تن فرمانروا پیدا می‌شوند و گفته‌اند چنین اجتماعی در قرن پنجم هجری واقع شد چون در منطقه اندلس (اسپانیا) به تنهائی شش تن ادعای خلافت داشتند - و خلیفه مصر و خلیفه بغداد و افرادی از علویین (یزید و ...) و حتی خوارج در یک زمان مدعی خلافت بوده‌اند.



ولی شارح صحیح بخاری (ابن حجر عسقلانی) این نظریه را مردود می‌داند و می‌گوید این سخن را کسی می‌گوید که از حدیث جز روایت مختصر بخاری را ندیده باشد. این تنها حدیثی نیست که دانشمندان و محدثین اهل سنت در آن به توجیهاات بی‌اساس و پوچ پرداختند اینها رسم‌شان بر این است که به هر حدیثی که موافق با واقعیت عینی زمانشان نباشد، آن را توجیه و تفسیر به رأی کنند. منتهی رسوائی‌یشان در این حدیث از احادیث دیگر روشنتر است، البته فقط بعضی‌ها این حدیث را نقل کرده‌اند. و چون از رسوائی‌های توجیهاات‌شان می‌ترسیدند، دم فرو بستند.

### مصادیق حقیقی خلفائی اثنی عشر

از طریق شیعه به مصادیق این حدیث که تصریح بنام مبارک‌شان شده است، خارج از قد احصاء و شمارش است و همچنین از طریق عامه روایات فراوانی داریم که تصریح به اسم اهل البیت شده و یا در بعضی از آنها آمده است:

ان اوصیائی بعدی اثنی عشر اولهم علی و آخرهم مهدی<sup>۱</sup>

و همچنین در نهج البلاغه که مورد قبول اکثریت هست امام علی علیه السلام می‌فرماید:

ان الائمة من قریش غرس فی هذا البطن من هاشم لاتصلح علی سواهم و لاتصلح الولاة من غیرهم.<sup>۲</sup>

یعنی همانا امامان از قریش و از تیره بنی‌هاشم می‌باشند و این مقام در خور دیگران نیست و رهبران دیگر شایستگی آن را ندارند.

بنابراین خلفای ثلاثه و همه خلفای بنی‌مروان و بنی‌امیه که اهل سنت آنها را از مصادیق اثنی عشر می‌دانستند، خارج می‌شوند و همچنین احادیثی که دارد ائمه علیهم السلام داوزده نفرند و نه نفرشان از صلب امام حسین علیه السلام هستند.<sup>۳</sup>

جالب توجه اینکه آقای ابن کثیر شامی در تاریخش<sup>۴</sup>

در دنباله این حدیث بشارت تورات را می‌آورد که خداوند به ابراهیم می‌فرماید: «و اما اسماعیل فَقَدْ سَمِعْتُ

لَكَ فِيهِ وَهَا أَنَا أَبَارِكُهُ وَ أَثْمَرُهُ وَ أَكْثَرُهُ كَثِيراً جِداً اثنی عشر نقیباً یَرِدُ فَاجْعَلُهُ کَبِیرَهُ»

یعنی اما در خصوص اسماعیل دعایت را اجابت کردم و به او برکت می‌دهم و از نسل او ۱۲ نفر بزرگی و عظمت خواهند یافت.

ابن تیمیه می‌گوید:

۱ - اصول کافی جلد ۱ ص ۵۲۵ تا ص ۵۳۵ کتاب الحجج. که انشاء الله در جای خودش بحث خواهد شد

۲ - خطبه ۱۴۴ صبحی صالح

۳ - به کتاب کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاتی عشر مراجعه شود.

۴ - لبدیه فی النهایة جلد ۶ ص ۲۵۰

آنهایی که مورد بشارت ابراهیم هستند همانهایی هستند که در حدیث جابرین ثمره آمده است و چنین مقدر شده که آنها در بین امت اسلامی پیدا شوند و روز قیامت نرسد، مگر اینکه همه آنها بوجود آمده باشند.

ابن کثیر پس از نقل این کلام خودش چنین اظهار نظر می کند و می گوید: بسیاری از یهودیان که مسلمان شده اند به این گمان مسلمان شده اند که دوازده نفر مورد اشاره تورات همان امامان اهل البیت می باشند، ولی سخت در اشتباه در افتادند که مذهب شیعه را برگزیده اند.

آری یهودیان بی تعصب و منصف این دوازده نفر را می یابند و هدایت می شوند، ولی این دانشمندان متعصب حقیقت را نمی یابند و همچنین دهها حدیث دیگر که اهل سنت از پیامبر نقل نموده اند، در این موضوعات که ان علیا ولیکم بعدی و ان علیا خلیفه النبی و ان علیاً وصی النبی مشخص می سازد که شروع جانشینی این دوازده تن با امام علی علیه السلام می باشد نه از غاصبین و همچنین روایاتی که از پیامبر نقل شده و تصریح دارد که این دوازده نفر از اهل بیت من می باشند حافظ ابن نعیم از ابن عباس روایت می کند:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَى حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَمَاتِي وَ يَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنِ غَرَّتْهَا رَبِّي فَلْبُولِ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَ وُلِّيَّوَالِ وَلِيهِ وَ لِيَقْتَدَ بِالْإِمَّةِ مِنْ بَعْدِي وَ أَنَّهُمْ مِنْ عَتْرَتِي خَلِقَ مِنْ طِينَتِي رُزُقُوا فَهَمًّا وَ عِلْمًا وَ وَبَلٌ لَلْمَكَّةِ بَيْنَ لِفَضْلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صَلَاتِي لَا أَنَالَهُمْ اللَّهُ شَفَاعَتِي.

فرمود: کسی که خوش دارد که زندگی بکند همانند زندگی من و بمیرد همانند مردم من و در بهشت برین که خداوند ایجادش کرده است مسکن گزیند باید بعد از من علی را ویش بگیرد و دوستان او را دوست داشته باشد و به ائمه بعد از من اقتداء و پیروی بکند، چون اینها از عترت من هستند و از طنیت من خلق شده اند و فهم و علمی به آنها روزی شده که به احدی داده نشده وای بر کسانی که فضل آنها را تکذیب می کنند و خویشاوندی من در آنها را قطع می کند (ملاحظه خویشاندی من با آنها را نمی کنند) و خداوند آنها را از شفاعت من بی بهره می سازد.<sup>۱</sup>

## ۶- حدیث منزلت

یکی از احادیثی که از صدورش از پیامبر اسلام قطعی و متواتر است و هرگز احتمال دروغ و ساختگی در او نمی رود و دلالتش بر پیشوائی فرد یا افراد آنچنان روشن می باشد که هرگونه ابهام و شک را از دلها می زداید، حدیث منزلت است.

هر کسی که با کتابهای حدیث و تاریخ سر و کار داشته باشد در صحت و استواری این حدیث شک و تردید به خود راه نمی دهد، زیرا که اسنادش به اندازه ای است که حتی نقل صورت فشرده آن هم ممکن

۱. حلیة الاولیاء مؤلف ابن نسیم، جلد ۱ ص ۸۶ - فضائل الخمسه جلد ۲ ص ۴۱-۲۷-۳

و برای مطالعات بیشتر به کعباب - در راه وحدت - عسگری، مراجعه شود.

نیست، افرادی از اهل سنت مانند مسلم در صحیحش و بخاری در صحیحش و ابن ماجه در صحیحش، احمد حنبل در مسندش و سیوطی در تاریخ الخلفاء و دیگران ذکر کرده‌اند. این حدیث هم اگر چه بصورت‌های مختلف از پیامبر نقل شده است مع الوصف همگی هدف واحدی را که جانشینی امیرالمؤمنین از پیامبر باشد تعقیب می‌کنند و این اختلاف صورتها نیز مرتبط به اختلاف موارد است که پیامبر این حدیث را در مورد متعددی گوشزد نموده‌اند - یکی از معروف‌تر نقلش این است:

پیامبر اسلام برای جلوگیری از یورش امپراطوری روم با ۳۰ هزار سرباز در سخت‌ترین لحظات گرمای هوا و فصل رسیدن میوه و برداشت محصول از مدینه بقصد شامات خارج شد.

پیامبر اسلام قبل از خروج از نقشه کودتای منافقین آگاه شد و امام امیرالمؤمنین علی <sup>علیه السلام</sup> را بجای خود نصب فرمود، منافقین از این نصب نقشه خود را نقش بر آب دیدند و به فکر چاره افتادند و خواستن کاری کنند که امام را از مدینه حرکت دهند، و به این منظور شایخ کردند روابط حضرت علی <sup>علیه السلام</sup> با پیامبر تیره شد و وی مورد بی‌مهری پیامبر قرار گرفته است چون علی <sup>علیه السلام</sup> را با خودش به این جهاد نبرده است، انتشار این خبر در مدینه مایه ناراحتی دوستان امام گردید و امام برای تکذیب گفتار آنها خود را به پیامبر که هنوز چند میلی (هر میلی حدود ۱۶۰۹ متر است) بیشتر از مدینه دور نشده بود رساند و پیامبر را از جریان آگاه ساخت در این موقع پیامبر مقام و موقعیت امام را نسبت به خودش با جمله تاریخی خویش بیان فرمود:

اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی.

یعنی آیا راضی نمی‌شوی که نسبت به من بسان هارون نسبت به موسی باشی جز آنکه پس از من پیامبری نیست.

موارد دیگری که پیامبر اکرم به مناسبت‌های مختلف این حدیث را یادآور شدند:

یکی در داستان سرپرستی دختر حضرت حمزه<sup>۱</sup>

داستان سدالابواب<sup>۲</sup>

در حضور بعضی از صحابه مثل ابوبکر، عمر و ابو عبید جراحف<sup>۳</sup>

روز پیمان برادری<sup>۴</sup>

روز تولد امام حسن <sup>علیه السلام</sup>

در داستان واقعه تبوک<sup>۵</sup>

۱. خصائص ۱۹.

۲. ینایع الود، آخر، ب ۱۷.

۳. کبر العمان جزء ۶، ص ۳۹۵ حدیث ۶۰۲۹ و ۶۰۲۲.

۴. مسند احمد جزء ۵ ص ۳۱.

## بررسی دلالت حدیث

معمولاً هر جا موقعیت کسی را به کسی دیگر تشبیه می‌کنند، می‌گویند این دو نفر از نظر مقام مثل هم هستند اهل زبان از آن تشبیه مساوی بودن این دو نفر را در شئون اجتماعی و دینی می‌فهمند و اگر پس از تشبیه مقام و منصبی را استثناء کنند آن خود شاهد دیگری می‌شود که این دو نفر از هر نظر همتای یکدیگرند جزء در آن مقامی که در سخن گفتند استثناء شده است.

در این حدیث پیامبر اسلام حضرت علی علیه السلام را به حضرت هارون برادر حضرت موسی تشبیه فرمود و فقط یک مقام را استثناء کرد و آن مقام نبوت باشد، و باید دید مقام و منصب هارون به حکم قرآن چه بوده که همه آنها به جز نبوت را حضرت امام علی علیه السلام داراست وقتی که به قرآن مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که حضرت موسی علیه السلام برای هارون این منصبها را از خداوند درخواست نموده بود و خداوند درخواستهای موسی را پذیرفته و همه را به هارون داده است:

۱. مقام وزارت «واجعل لی وزیراً من اهلی هارون اخی»

۲. مقام رسالت «و اشرکه فی امری»

۳. تأیید و تقویت «أشدّد به ازری»

قرآن می‌فرماید که خداوند به تمام درخواستهای موسی پاسخ مثبت داد و فرمود همه این مقامات را به هارون عطاء نموده‌ایم: «قال قد اوتیت سولک یا موسی»؛<sup>۱</sup> یعنی ای موسی آنچه را خواستی به تو داده‌شد.

۴. مقام جانشینی هارون از حضرت موسی علیه السلام «و قال موسی لأخیه هارون اخلقنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین»<sup>۲</sup>

پس تمام این منصبها به جز نبوت به حکم حدیث منزلت برای امام امیرالمؤمنین ثابت می‌گردد و اینکه بعضیها تصور کردند که مراد جانشینی حضرت علی علیه السلام از پیامبر تنها در ایام غیبت پیامبر از مدینه هست حرف باطلی است چون:

اولاً- امام اولین و آخرین شخصی نبود که پیامبر او را در غیبتش جانشین قرار دهد، بلکه پیامبر در تمام غزوات و مسافرتها که از مدینه خارج می‌شد کسی را بعنوان جانشین معرفی می‌کرد ولی هرگز در شأن دیگران چنین جمله را نفرمود.

۱. احمد در مستدرک جزء ۱ ص ۳۳ و نسایی از خصائص علویه ص ۶، حاکم نیشابوری، جزء ۳ صحیح مستدرک ص ۱۲۳.

۲. سوره طه آیات ۲۹ تا ۳۶

۳. سوره اعراف آیه ۱۴۲

ثانیاً- این جمله را در یک مورد نفرمود بلکه در موارد متعددی که قبلاً بیان داشته‌ایم درباره امام فرموده است (مثل سذالابواب و ...)

ثالثاً- جانشینی از پیامبر فقط در مدت کوتاه غیبت ایشان به این طول و تفصیل نیاز نداشت و یک افتخار چشم‌گیری نبود و از اختصاصات حضرت علی علیه السلام بشمارد نمی‌رفت تا سعد و قاص آن را آرزو کند، از این فهمیده می‌شود که مراد جانشینی امام از پیامبر پس از رحلت و غیبت ایشان می‌باشد.

### حدیث غدیر

۷- آیات اکمال و تبلیغ و عذاب واقع و حدیث غدیر

الف) آیه تبلیغ - در او دو بحث داریم: ۱- شأن نزول آیه - بحث دوم درباره مفاد و معنای آیه.

ب) خطبه غدیر و مدارک این حدیث در طول تاریخ.

ج) آیه اکمال در او دو بحث داریم ۱- شأن نزول آیه ۲- مضمون آیه با چه روزی منطبق است.

ح) مفاد حدیث غدیر در او دو بحث داریم. ۱- اول مفاد و معنای مولا ۲- قرائن خارجی و داخلی.

د) آیه عذاب واقع که این آیه در چه مواردی است.

ذ) چرا صحابه به این آیات و احادیث عمل نکرده‌اند.

الف) آیه تبلیغ

یکی از صریح‌ترین و قوی‌ترین برهان بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث غدیر می‌باشد چون این حدیث در زمینه دو آیه تبلیغ و اکمال آمده است از این جهت حماسه غدیر را توأم با کتاب و سنت و تاریخ بررسی می‌کنیم:

پیامبر گرامی اسلام در سال دهم هجرت برای تعلیم مراسم حج به مکه عظیمت نمود، و این بار این فریضه با آخرین سال عمر پیامبر اسلام مصادف گردید. و از این جهت او را حجۃ الوداع نامیدند و افرادی که به شوق هم سفری و یا آموزش مراسم حج در رکاب وی بوده‌اند تا حدود ۱۲۰ هزار نفر تخمین زده شدند.

مراسم حج به پایان رسید، پیامبر راه بازگشت به مدینه را پیش گرفت و گروه انبوهی او را بدرقه می‌نمودند و جز کسانی که در مکه به او پیوسته بودند همگی در رکاب او بودند.

همینکه کاروان به پهنه محلی بنام غدیرخم که در ۳ میلی جحفه (جحفه یکی از میقات احرام است) قرار دارد، رسید ناگهان بیک وحی فرا رسید و به پیامبر فرمان توقّف داد و پیامبر دستور داد که همه بایستند تا بازماندگان فرا رسند.

کاروان از توقّف ناگهانی در این منطقه داغ (گرم) و آن هم در نیمه روزی که آفتاب بس سوزنده و تندیده در شگفت ماندند و زیر لب می‌گفتند فرمان بزرگی از جانب خداوند رسیده است و فرمان خداوند برای پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام آیه زیر بیان گردید:

«يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَةَ اللَّهِ وَيَعْتَمِدُكَ مِنَ النَّاسِ»<sup>۱</sup>

یعنی: ای پیامبر آنچه که از پروردگارت بر تو فرود آمده برسان و اگر نرسانی رسالت خدای را بجای نیاوردی و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می‌کند.

در اینجا باید دو مسئله در زمینه این آیه روشن شود:

۱. فرمائی که پیامبر مأموریت ابلاغ آن را آن هم در این روزهای آخر عمرش در میان جمعیت کثیر زائران خانه خدا پیدا کرد چه بود؟ دعوت به توحید و مبارزه با شرک و ابلاغ رسالت و معاد که سرآغاز دعوتش بود و همچنین بیان احکام و فرائض چون نماز و روزه و حج و جهاد و زکاة و ترک محرّمات چون شراب و قتل نفس، ... که قبلاً بیان نموده است و بالاخره دعوت سران کشورهای دنیا به آئین مقدس اسلام و برائت و بیزاری و اخراج مشرکین از مسجد الحرام را هم تا سال نهم هجری بپایان رسانده بود. پس این مأموریت در مورد چیست؟ آن هم اگر ابلاغش نمی‌کرد رسالتش را انجام نداده بود؟

ب) عده دیگر گفتند: کمترین افرادی که امامت و خلافت بوسیله آنها منعقد می‌شود، ۴ نفر یا ۵ نفر می‌باشد و در اینجا به دو دلیل استدلال می‌کنند:

اول- اینکه بیعت ابوبکر منعقد شد. (عمر، ابو عبید، جراح ...)

دوم- اینکه عمرین خطاب خلافت را در شورای شش قوه قرار داد تا ۵ نفر یک را انتخاب بکنند، این نظر اکثر فقهاء و متکلمین اهل بصره است.

۳- امام الحرمین جوینی:

در مسأله خلافت اجماع شرط نیست، بلکه امامت منعقد می‌شود اگرچه امت همه‌شان اجماع نکنند دلیل اینست، همین که ابوبکر به خلافت رسید مبادرت به امضاء احکام مسلمین کرد، او اضافه می‌کند: زمانی که اجماع در اختلاف خلیفه شرط نباشد، عدد خاصی شرط نیست چون امامت به بیعت یک نفر هم مهم می‌شود.

۴- ابن عروى مالکی:

در مسأله خلافت و امامت لازم که اتفاق امت باشد، بلکه کفایت می‌کند برای خلافت بیعت یک نفر یا دو نفر.

۵- آقای قرطبی می‌گوید:

اگر خلافت از دیدگاه اهل حل و فصل منعقد بشود بر دیگران ثابت می‌شود و بر دیگران لازم است که این خلافت را امضاء کنند و بعضی از افراد غیر این عقیده دارند و چون آنها که معتقدند خلافت منعقد نمی‌شود مگر به واسطه افراد اهل حل و عقد، این عقیده را باطل می‌دانیم. دلیل، این است که عمر خلافت و امامت را برای ابوبکر بست ولی کسی او را سرزنش نکرد. بیعت کردن عقد است و وقتی که عقد شرعی عدد خاصی شرط نیست.

۶- امام ابوالمعالی می گوید:

کسی را در خلافت برای او با بیعت یک نفر بسته شد این خلافتش بر همه مردم لازم است و نمی شود او را خلع بکنند از مقامش و این مسأله اجتماعی است در بین اهل سنت.<sup>۱</sup>  
از آیه برمی آید که پیامبر از تسبیح عمومی موضوع مأموریتش با کفایتی که از او خواسته شد ترس و ملاحظه داشت، مأموریت پیامبر چه بود که خداوند فرمود: «والله يعصك من الناس» و خلاصه موضوع مأموریت پیامبر هر چه باشد باید واجد این دو شرط باشد.

در مورد اول مفسرین اسلامی در تعیین موضوع مأموریت احتمالاتی گفته اند که دو شرط فقط بر یکی از آنها قابل انطباق است ولی انطباقش بر سایر احتمالات بسیار بعید است (فخر رازی ده احتمال داد در مورد این آیه که یکی از آنها احتمالات در مورد امیرالمؤمنین بوده است) چون اکثر آنها نه چندان اهمیتی دارند که ابلاغ نکردنش (آن احتمالات) لطمه به رسالتش بزند و نه ابلاغ آنها مایع ترس و رعب می شود.  
تنها موضوعی که دو شرط فوق را دارا می باشد: ابلاغ خلافت و امامت امیرالمؤمنین و بیعت گرفتن از مردم برای این امر می باشد چون مسئله امامت و رهبری از موضوعات خطیر و پراهمیت بوده است و ابلاغ آن مکمل رسالت و خودداری از بیان آن نقص در امر رسالت شمرده می شد.

زیرا امام مفسردین و مبین و حافظ احکام و هادی امت است و اگر دینی آن را نداشته باشد ناقص است و زحمت پیامبر بر هدر است و تمامی محدثان شیعه و همچنین ۳۰ تن از محدثان اهل سنت می گویند که این آیه در روز غدیر خم در رابطه با انتصاب امیرالمؤمنین به امامت نازل شده است.<sup>۲</sup>

ج- و اما در مورد دوم حالا چرا پیامبر از ابلاغ وصایت امیرالمؤمنین با کفایتی که از او خواسته شده بود ترس و ملاحظه داشت؟ با یک بررسی اجمالی می بینیم که این دلپره بجا بود البته درست است که پیامبر این امر را به مناسبت‌هایی قبلاً بیان فرموده بود ولی هیچکدامشان بصورت بیان عمومی و بیعت همگانی که شکل رایج تعیین و نصب خلیفه در آن زمان بوده نبوده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دید که در هر مورد چیزی در این باره می گوید چگونه آثار ناراحتی و عدم رضایت در قیافه کسانی که در این مقام ضمع داشتند دیده می شد و می دید که اگر نوبت به اعلام همگانی و رسمی و بیعت عمومی برسد ممکن است با مخالفت اصحاب کبار روبرو شود، آنهم اگر بخواهد یک جوان که بیش از ۳۳ سال داشت بر گروهی که به مراتب از نظر سن و سال از او بالاتر بودند و هنوز رسوبات جاهلیت که مناصب را از پیران قوم می دانستند رهبر و رهنما گرداند و با توجه به اینکه خون بستگان همین افرادی که دور پیامبر را گرفته بودند در صحنه های نبرد با شمشیر امام امیرالمؤمنین ریخته شده بود و حکومت چنین فردی بر یک ملت کینه توز بسیار گران بود.

۱. الغدير ج ۷، ص ۱۴۱ و ص ۱۴۲ و ص ۱۴۳.

۲. الغدير جلد ۱ ص ۲۱۴ الی ص ۲۲۴ مرحوم علامه امینی ۳۰ نفر را نام می برد که عبارتند از: طبری، آلوسی،

جلال الدین سیوطی، بدر الدین حنفی، فخر رازی و غیره.

علاوہ بر آن حضرت علی علیہ السلام پسر عمو و داماد پیامبر بود و تعیین چنین فردی برای خلافت در نظر افراد کوتاه فکر کہ وجود آنها در تمام جوامع بشری کم نیست سبب می شد کہ آن را بہ یک نوع تعصب فامیلی حمل نمایند.

بعدها ہم معیوم سد کہ دہرہ و برس پیامبر بجا بود و پیامبر یرانش را خوب می شناخت و برای آخرین دفعہ کہ می خواست موضوع را کتاباً تثبیت کند، دیدیم کہ چطور روبرویش ایستادند و مانع از آن شدند و جملہ ای گفتند کہ پیامبر دید با گفته شدن آن جملہ نوشته اش را ہم از اعتبار خواهند انداخت و لذا وقتی کہ پس از بحث و مجادلہ دوات و قلم را آورده اند، چیزی ننوشتند و علی رغم این زمینہ های نامساعد ارادہ حکیمانہ خداوند بر این تعلق گرفت کہ پاسداری از نہضت و رسالت جهانی پیامبر را با نصب جانشین و رہبر تکمیل گرداند تا حجت را بر ہمگان تمام نماید.

و اینک دنبالہ این رویداد تاریخی

انبوه کثیر زائران خانہ خدا منتظر ابلاغ مأموریت الہی هستند و در این لحظات حساس طنین اذان ظہر مردم را برای ادای فریضہ ظہر دعوت می کرد و پیامبر نماز ظہر را در آن اجتماع پرشکوہ کہ ہرگز سرزمین غدیر نظیر آن را بخاطر نداشت بجا آورد و سپس بہ میان جمعیت آمد و روی نقطہ بلندی کہ از چہار شتران ترتیب یافته بود قرار گرفت و با صدای بلند خطبہ ای بہ شرح زیر ایراد فرمود کہ متن عربی چنین است:

احتجاج النبی ص یوم الغدیر علی الخلق کلہم و فی غیرہ من الأيام بولاية علی بن ابی طالب ع و من بعدہ من ولدہ من الأئمة المعصومین صلوات اللہ علیہم أجمعین

حدثنی السید العالم العابد أبو جعفر مہدی بن ابی حرب الحسینی المرعشی رضی اللہ عنہ قال أخبرنا الشیخ أبو علی الحسن بن الشیخ السعید أبی جعفر محمد بن الحسن الطوسی رضی اللہ عنہ قال أخبرنی الشیخ السعید الوالد أبو جعفر قدس اللہ روحہ قال أخبرنی جماعة عن أبی محمد ہارون بن موسی التلعکبری قال أخبرنا أبو علی محمد بن ہمام قال أخبرنا علی السوری قال أخبرنا أبو محمد العلوی من ولد الأفضس و کان من عباد اللہ الصالحین قال حدثنا محمد بن موسی الہمدانی قال حدثنا محمد بن خالد الطیالسی قال حدثنا سیف بن عمیرة و صالح بن عقبہ جمیعا عن قیس بن سمعان عن علقمة بن محمد الحضرمی عن أبی جعفر محمد بن علی ع أنه قال حج رسول اللہ ص من المدینة و قد بلغ جمیع الشرائع قومہ غیر الحج و الولاية فأتاہ جبرئیل ع فقال له یا محمد إن اللہ جل اسمہ یقرؤک السلام و یقرول لک إنی لم أقبض نبیا من أنبیائی و لا رسولا من رسلی إلا بعد إكمال دینی و تأکید حجتی و قد بقی علیک من ذاک فریضتان مما تحتاج أن تبلغہما قومک فریضة الحج و فریضة الولاية و الخلافة من بعدک فإنی لم أخل أرضی من حجة و لن أخلیها أبدا فإن اللہ جل ثناؤہ یأمرک أن تبلغ قومک الحج و تحج و یحج معک من استطاع إلیہ سبیلا من أهل الحضرة و الأضراف و الأعراب و تعلمہم من معالم حجہم مثل ما علمتہم من صلواتہم و زکاتہم و صیامہم و توفقتہم من ذلک علی مثال الذی أوفقتہم علیہ من جمیع ما بلغتہم من



الشرايع فنادى منادى رسول الله ص في الناس ألا إن رسول الله يريد الحج و أن يعلمكم من ذلك مثل الذي علمكم من شرايع دينكم و يوقنكم من ذاك على ما أوقفكم عليه من غيره فخرج ص و خرج معه الناس أصغرا إليه لينظروا ما يصنع فيصنعوا مثله فخرج بهم و بلغ من حج مع رسول الله من أهل المدينة و أهل الأطراف و الأعراب سبعين ألف إنسان أو يزيدون على نحو عدد أصحاب موسى السبعين ألف الذين أخذ عليهم بيعة هارون فنكثوا و اتبعوا العجل و السامري و كذلك أخذ رسول الله ص البيعة لعلي بالخلافة على عدد أصحاب موسى فنكثوا البيعة و اتبعوا العجل و السامري سنة بسنة و مثلاً بمثل و اتصلت التلبية ما بين مكة و المدينة فلما وقف بالموقف أتاه جبرئيل ع عن الله عز و جل فقال يا محمد إن الله عز و جل يقرؤك السلام و يقول لك إنه قد دنا أجلك و مدتك و أنا مستقدمك على ما لا بد منه و لا عنه محيص فأعده عهدك و قدم وصيتك و اعمد إلى ما عندك من العلم و ميراث علوم الأنبياء من قبلك و السلاح التابوت و جميع ما عندك من آيات الأنبياء فسلمه إلى وصيك و خليفتك من بعدك حجتى البالغة على خلقى على بن أبى طالب ع فأقسمه للناس علماً و جدد عهده و ميثاقه و بيعته و ذكرهم ما أخذت عليهم من بيعتى و ميثاقى الذى واثقتهم و عهدى الذى عهدت إليهم من ولاية و لى و مولاهم و مولى كل مؤمن مؤمنة على بن أبى طالب ع فإنى لم أقبض نبياً من الأنبياء إلا من بعد إكمال دينى و حجتى و إتمام نعمته بولاية أوليائى و معاداة أعدائى و ذلك كمال توحيدى و دينى و إتمام نعمتى على خلقى باتباع و لى طاعته و ذلك أنى لا أترك أرضى بغير و لى و لا قيم ليكون حجة لى على خلقى فالיום أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الإسلام ديناً بولاية و لى و مولى كل مؤمن و مؤمنة على عبدى وصى نبى و الخليفة من بعده و حجتى البالغة على خلقى مقرون طاعته بطاعة محمد نبى و مقرون طاعة مع طاعة محمد بطاعتى من أطاعه فقد أطاعنى و من عصاه فقد عصانى جعلته علماً بينى و بين خلقى من عرفه كان مؤمناً و من أنكره كان كافراً و من أشرك ببيغته كان مشركاً و من لقينى بولايته دخل الجنة و من لقينى بعداوته دخل النار فأقم يا محمد علماً و خذ عليهم البيعة و جدد عهدى و ميثاقى لهم الذى واثقتهم عليه فإنى قابضك إلى و مستقدمك على فخشى رسول الله ص من قومه و أهل النفاق و الشدة أن يتفرقوا و يرجعوا إلى الجاهلية لما عرف من عداوتهم و لما ينطوى عليه أنفسهم لعلى من العداوة البغضاء و سأل جبرئيل أن يسأل ربه العصمة من الناس و انتظر أن يأتيه جبرئيل بالعصمة من الناس عن جل اسمه فآخر ذلك إلى أن بلغ مسجد الخيف فأتاه جبرئيل ع فى مسجد الخيف فأمره بأن يعهد عهده يقيه علماً للناس يهتدون به و لم يأت به بالعصمة من الله جل جلاله بالذى أراد حتى بلغ كراع الغميم بمكة و المدينة فأتاه جبرئيل و أمره بالذى أتاه فيه من قبل الله و لم يأت به بالعصمة فقال يا جبرئيل إنى أخشع قروى أن يكذبونى و لا يقبلوا قولى فى على ع فرحل فلما بلغ غدير خم قبل الجحفة بثلاثة أميال أتى جبرئيل ع على خمس ساعات مضت من النهار بالزجر و الانتهاز و العصمة من الناس فقال يا محمد إن

عز و جل يقرؤك السلام و يقول لك يا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فى عالى و إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّهُ يَفْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و كان أوائلهم قريب من الجحفة فأمر بأن يرد من تقدم منهم و يحبس من تأخر عنهم فى ذلك المكان ليقيم عليا علما للناس و يبلغهم ما أنزل الله تعالى فى عالى و أخبره بأن الله عز و جل قد عصمه من الناس فأمر رسول الله عند ما جاءته العصمة مناديا ينادى فى الناس بالصلاة جامعة و يرد من تقدم منهم و يحبس من تأخر و تنحى عن يمين الطريق إلى جنب مسجد الغدير أمره بذلك جبرئيل عن الله عز و جل و كان فى الموضع سلمات فأمر رسول الله ص أن يقيم ما تحتين و ينصب له حجارة كهيئة المنبر ليشرق على الناس فراجع الناس و احتبس أوأخرهم فى ذلك المكان لا يزالون فقام رسول الله ص فوق تلك الأحجار ثم حمد الله تعالى و أثنى عليه فقال الحمد لله الذى علا فى توحده و دنا فى تفرده و جل فى سلطانه و عظم فى أركانه و أحاط بكل شىء علما و هو فى مكانه و قهر جميع الخلق بقدرته و برهانه مجيدا لم يزل محمودا لا يزال بارئ المسموكات و داحى المدحوات و جبار الأرضين و السماوات قدوس سبوح رب الملائكة و الروح متفضل على جميع من برأه متطول على جميع من أنشأه يلحظ كل عين و العيون لا تراه كريم حلیم ذو أناة قد وسع كل شىء رحمته و من عليهم بنعمته لا يعجل بانتقامه و لا يبار إليهم بما استحقوا من عذابه قد فهم السرائر و علم الضمائر و لم تخف عليه المكنونات و لا اشتبهت عليه الخفيات له الإحاطة بكل شىء و الغلبة على كل شىء و القوة فى كل شىء و القدرة على كل شىء و ليس مثله شىء و هو منشئ الشىء حين لا شىء دائم قائم بالقسط لا إله إلا هو العزيز الحكيم جل عن أن تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير لا يلحق أحد وصفه من معاينة و لا يجد أحد كيف هو من سر و علانية إلا بما دل عز و جل على نفسه و أشهد أنه الله الذى ملأ الدهر قدسه و الذى يغشى الأبد نوره و الذى ينفذ أمره بلا مشاورة مشير و لا معه شريك فى تقدير و لا تفاوت فى تدبير صور ما أبدع على غير مثال و خلق ما خلق بلا معونة من أحد و لا تكلف و لا احتيال أنشأها فكانت و برأها فبانت فهو الله الذى لا إله إلا هو المتقن الصنعة الحسن الصنعة العدل الذى لا يجور و الأكرم الذى ترجع إليه الأمور و أشهد أنه الذى تواضع كل شىء لقدرته و خضع كل شىء لهيبته ملك الأملاك و منلك الأفلاك و مسخر الشمس و القمر كل يجرى لا بل مسمى يكور الليل على النهار و يكور النهار على الليل يطلبه حثيثا قاصم كل جبار عنيد و مهلك كل شيطان مرید لم يكن معه ضد و لا ند أحد صمد لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد إله واحد و رب ماجد يشاء فيمضى و يريد فيقتضى و يعلم فيحصى و يميت و يحيى و يفتقر و يغنى و يضحك و يبكى و يسمع و يعطى له الملك و له الحمد بيده الخير و هو على كل شىء قدير يولج الليل فى النهار و يولج النهار فى الليل لا إله إلا هو العزيز الغفار مجيب الدعاء و مجزل العطاء محصى الأنفاس و رب الجنة و الناس لا يشكل عليه شىء و لا يضجره صراخ المستصرخين و لا يبرمه إلحاح الملحين العاصم للصالحين و الموفق للمفلحين و مولى العالمين الذى استحق من كل من

خلق أن يشكره و يحمده أحمدده على السراء و الضراء و الشدة و الرخاء و أو من به و بملائكته و كتبه و رسله أسمع أمره و أطيع و أبادر إلى كل ما يرضاه و أستسلم لقضائه رغبة في طاعته و خوفا من عقوبته لأنه الله الذي لا يؤمن مكره و لا يخاف جورده و أقر له على نفسى بالعبودية و أشهد له بالربوبية و أودى ما أوحى إلى حذرا من أن لا أفعل فتحل بى منه قارعة لا يدفعها عنى أحد و إن عظمت حيلته لا إله إلا هو لأنه قد أعلنى أنى إن لم أبلغ ما أنزل إلى فما بلغت رسالته و قد ضمن لى تبارك و تعالى العصمة و هو الله الكافى الكريم فأوحى إلى بسم الله الرحمن الرحيم يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فى على يعنى فى الخلافة لعلى بن أبى طالب ع وَ إِن لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ معاشر الناس ما قصرت فى تبليغ ما أنزل الله تعالى إلى و أنا مبين لكم سبب نزول هذه الآية إن جبرئيل ع هبط إلى مرارا ثلاثا يأمرنى عن السلام ربهى و هو السلام أن أقوم فى هذا المشهد فأعلم كل أبيض و أسود أن على بن أبى طالب ع أخى و وصيى و خليفتى و الإمام من بعدى الذى محله منى محل هارون من موسى إلا أنه لا نبى بعدى و هو وليكم من بعد الله و رسوله و قد أنزل الله تبارك و تعالى على بذلك آية من كتابه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ على بن أبى طالب ع أقام الصلاة ر آتى الزكاة و هو راعى يريد الله عز و جل فى كل حال و سألت جبرئيل أن يستعنى لى عن تبليغ ذلك إليكم أيها الناس لعلى بقلة المتقين و كثرة المنافقين و إدغال الآثمين و ختل المستهزئين بالإسلام الذين وصفهم الله فى كتابه بأنهم يقولون بألسنتهم ما ليس فى قلوبهم و يحسبونه هينا و هو عند الله عظيم و كثرة أذاهم لى فى غير مرة حتى سمونى أذنا و زعموا أنى كذلك لكثرة ملازمته إياى و إقبالى عليه حتى أنزل الله عز و جل فى ذلك قرآنا وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ عَلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ الْآيَةَ وَ لَوْ شِئْتَ أَنْ أَسْمَى بِأَسْمَائِهِمْ لَسَمَيْتُ وَ أَنْ أَوْمِ إِلَيْهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ لِأَوْمَأْتُ وَ أَنْ أَدُلَّ عَلَيْهِمْ لَدَلْتُ وَ لَكِنِّى وَ اللَّهُ فى أمورهم قد تكرمت و كل ذلك لا يرضى الله منى إلا أن أبلغ ما أنزل إلى ثم تلاص يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فى على وَ إِن لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ فاعلموا معاشر الناس إن الله قد نصبه لكم وليا و إماما مفترضا طاعته على المهاجرين و الأنصار و على الذين يعين لهم بإحسان و على البادى و الحاضر و على الأعجمى و العربى و الحر و المملوك و الصغير و الكبير و على الأبيض و الأسود و على كل موحد ماض حكمه جائز قوله نافذ أمره ملعون من خالفه مرحوم من تبعه مؤمن من صدقه فقد غفر الله له و لمن سمع منه و أطاع له معاشر الناس إنه آخر مقام أقومه فى هذا المشهد فاسمعوا و أطيعوا و اتقادوا الأمر ربكم فإن الله عز و جل هو مولاكم و إلهكم ثم من دونه محمد ص وليكم القائم المخاطب لكم ثم من بعدى على وليكم و إمامكم بأمر ربكم ثم الإمامة فى ذريتى من ولده إلى يوم تلقون الله و رسوله لا حلال إلا ما أحله الله و لا حرام إلا ما حرمه الله عرفنى الحلال و الحرام و أنا أفضيت لما علمنى ربهى من كتابه و حلاله و

حرامه إليه معاشر الناس ما من علم إلا وقد أحصاه الله في و كل علم علمت فقد أحصيته في إمام التثنيين و ما من علم إلا علمته عليا و هو الإمام المبين معاشر الناس لا تضلوا عنه و لا تنفروا منه و لا تستكبروا [و لا تستنكبوا] من ولايته فهو الذي يهدي إلى الحق و يعمل به و يزهق الباطل و ينهي عنه و لا تأخذه في الله لومة لائم ثم إنه أول من آمن بالله و رسوله و هو الذي فدى رسوله بنفسه و هو الذي كان مع رسول الله و لا أحد يعبد الله مع رسوله من الرجال غيره معاشر الناس فضلوهم فقد فضله الله و اقبلوه فقد نصبه الله معاشر الناس إنه إمام من الله و لن يتوب الله على أحد أنكر ولايته و لن يغفر الله له حتما على الله أن يفعل ذلك بمن خالف أمره فيه و أن يعذبه عذابا شديدا نكرا أبد الآباد و دهر الدهور فاحذروا أن تخالفوه فتصلوا نارا و قودها الناس و الحجارة أعدت للكافرين أيها الناس بي و الله بشر الأولون من النبيين و المرسلين و أنا خاتم الأنبياء و المرسلين و الحجة على جميع المخلوقين من أهل السماوات و الأرضين فمن شك في ذلك فهو كافر كثر الجاهلية الأولى و من شك في شيء من قولي هذا فقد شك في الكل منه و الشاك في ذلك فله النار معاشر الناس حباني الله بهذه الفضيلة منا منه على و إحسانا منه إلي و لا إله إلا هو له الحمد مني أبد الأبدين و دهر الدهرين على كل حال معاشر الناس فضلوا عليا فإنه أفضل الناس بعدى من ذكر و أتى بنا أنزل الله الرزق و بقى الخلق ملعون ملعون مغضوب مغضوب من رد على قولي هذا و لم يوافقه ألا إن جبرئيل خبرني عن الله تعالى بذلك و يقول من عادى عليا و لم يتوله فعليه لعنتي و غضبي فلتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله أن تخالفوه فتزل قدم بعد ثبوتها إن الله خبير بما تعملون معاشر الناس إنه جنب الله الذي ذكر في كتابه فقال تعالى أن تقول نفس يا حسرتي على ما فرطت في جنب الله معاشر الناس تدبروا القرآن و افهموا آياته و انظروا إلى محكماته و لا تتبعوا متشابهه فوالله لن يبين لكم زواجه و لا يوضح لكم تفسيره إلا الذي أنا آخذ بيده و مصعده إلى و سائل بعضده و معلمكم أن من كنت مولاه فهذا علي مولاه و هو علي بن أبي طالب ع أخى و وصي و مولاته من الله عز و جل أنزلها على معاشر الناس إن عليا و الطيبين من ولدى هم الثقل الأصغر و القرآن الثقل الأكبر فكل واحد منبئ عن صاحبه و موافق له لن يفترقا حتى يردا على الحوض هم أمناء الله في خلقه و حكماؤه في أرضه ألا و قد أدت ألا و قد بلغت ألا و قد أسمعت ألا و قد أوضحت ألا و إن الله عز و جل قال و أنا قلت عن الله عز و جل ألا إنه ليس أمير المؤمنين غير أخى هذا و لا تحل إمرة المؤمنين بعدى لأحد غيره ثم ضرب بيده إلى عضده فرفعه و كان منذ أول ما صعد رسول الله ص شال عليا حتى صارت رجله مع ركبة رسول الله ص ثم قال معاشر الناس هذا على أخى و وصي و واعى علمي و خليفتي على أمتي و على تفسير كتاب الله عز و جل و الداعى إليه و العامل بما يرضاه و المحارب لأعدائه و الموالى على طاعته و الناهى عن معصيته خليفة رسول الله و أمير المؤمنين و الإمام الهادي و قاتل الناكثين و القاسطين و المارقين بأمر الله أقول و ما يبذل القول لدى بأمر ربي أقول اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و العن من أنكره و اغضب على من جحد حقّه اللهم إنك

أنزلت على أن الإمامة بعدى لعلى وليك عند تبياني ذلك و نصبى إياه بما أكملت لعبادك من دينهم و  
أتممت عليهم بنعتك و رضيت لهم الإسلام دينا فقلت و مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي  
الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ اللهم إني أشهدك و كفى بك شهيدا أنى قد بلغت معاشر الناس إنما أكمل الله عز و  
جل دينكم بإمامته فمن لم يأت به و بمن يقوم مقامه من ولدى من صلبه إلى يوم القيامة و العرض على الله  
عز و جل فأولئك الذين حبطت أعمالهم و فى النار هم فيها خالدون لا يخفف عنهم العذاب و لا هم ينظرون  
معاشر الناس هذا على أنصركم لى و أحقكم بى و أقربكم إلى و أعزكم على و الله عز و جل و أنا عنه  
راضيان و ما نزلت آية رضى إلا فيه و ما خاطب الله الذين آمنوا إلا بدأ به و لا نزلت آية مدح فى القرآن  
إلا فيه و لا شهد بالجنة فى هل أتى على الإنسان إلا له و لا أنزلها فى سواه و لا مدح بها غيره معاشر  
الناس هو ناصر دين الله و المجادل عن رسول الله و هو التقى النقى الهادى المهدي نبيكم خير نبي و  
وصيكم خير وصى و بنوه خير الأوصياء معاشر الناس ذرية كل نبي من صلبه و ذريتى من صلب على  
معاشر الناس إن إبليس أخرج آدم من الجنة بالحسد فلا تحسدوه فتحبط أعمالكم و تنزل أقدامكم فإن آدم  
أهبط إلى الأرض لخطيئة واحدة و هو صفوة الله عز و جل و كيف بكم و أنتم أنتم و منكم أعداء الله إنه لا  
يبغض عليا إلا شقى و لا يتوالى عليا إلا تقى و لا يؤمن به إلا مؤمن مخلص و فى على و الله نزلت سورة و  
العصر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَى آخِرهَا معاشر الناس قد استشهدت الله و  
بلغتكم رسالتى و ما على الرسول إلا البلاغ المبين معاشر الناس اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن إلا و أنتم  
مسلمون معاشر الناس آمنوا بالله و رسوله و النور الذى أنزل معه من قبل أن نطمس وجوها فنردها على  
أدبارها معاشر الناس النور من الله عز و جل فى مسلوک ثم فى على ثم فى النسل منه إلى القائم المهدي  
الذى يأخذ بحق الله و بكل حق هو لنا لأن الله عز و جل قد جعلنا حجة على المقصرين و المعاندين و  
المخالفين و الخائنين و الآثمين و الظالمين من جميع العالمين معاشر الناس أنذركم أنى رسول الله قد خلت  
من قبلى الرسل أ فإن مت أو قتلت انقلبتم على أعقابكم و من ينقلب على عقبه فلن يضر الله شيئا و  
سيجزى الله الشاكرين ألا و إن عليا هو الموصوف بالصبر و الشكر ثم من بعده ولدى من صلبه معاشر  
الناس لا تمنوا على الله إسلامكم فيسخط عليكم و يصيبكم بعذاب من عنده إنه لبالمرصاد معاشر الناس إنه  
سيكون من بعدى أئمة يدعون إلى النار و يوم القيامة لا ينصرون معاشر الناس إن الله و أنا بريتان منهم  
معاشر الناس إنهم و أنصارهم و أتباعهم و أشياعهم فى الدرك الأسفل من النار و لبئس مثنوى المتكبرين  
ألا إنهم أصحاب الصحيفة فلينظر أحدكم فى صحيفته قال فذهب على الناس إلا شردمة منهم أمر الصحيفة  
معاشر الناس إنى أدعها إمامة و وراثه فى عقبى إلى يوم القيامة و قد بلغت ما أمرت بتبليغه حجة على كل  
حاضر و غائب و على كل أحد ممن شهد أو لم يشهد ولد أو لم يولد فليبلغ الحاضر الغائب و الوالد الولد  
إلى يوم القيامة و سيجعلونها ملكا و اغتصابا ألا لعن الله الغاصبين و المغتصبين و عندها سنفرغ لكم أيها

الفتلان فيرسل عليكم شواظ من نار و نحاس فلا تنتصرون معاشر الناس إن الله عز و جل لم يكن يذركم على ما أنتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب و ما كان الله ليطلعكم على الغيب معاشر الناس إنه ما من قرية إلا و الله مهلكها بتكذيبها و كذلك يهلك القرى و هي ظالمة كما ذكر الله تعالى و هذا على إمامكم و وليكم و هو مواعيد الله و الله يصدق ما وعده معاشر الناس قد ضل قبلكم أكثر الأولين و الله لقد أهلك الأولين و هو مهلك الآخرين قال الله تعالى أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ثُمَّ نُنَبِّئُهُمُ الْآخِرِينَ كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْجُرْمِينَ وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ معاشر الناس إن الله قد أمرني و نهاني و قد أمرت عليا و تهيته فعلم الأمر و النهي من ربه عز و جل فاسمعوا لأمره تسلموا و أطيعوا تهتدوا و انتهوا لنبيه ترشدوا و صيروا إلى مراده و لا تتفرق بكم السبل عن سبيله معاشر الناس أنا صراط الله المستقيم الذي أمركم باتباعه ثم بعدى ثم ولدي من صلبه أئمة يهدون إلى الحق و به يعدلون ثم قرأ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إلى آخرها و قال في نزلت و فيها نزلت و لهم عمت و إياهم خصت أولئك أولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون ألا إن حزب الله هم الغالبون ألا إن أعداء على هم أهل الشقاق و النفاق و الحادون و هم العادون و إخوان الشياطين الذين يوحى بعضهم إلى بعض زخرف القول غرورا ألا إن أولياءهم الذين ذكرهم الله في كتابه فقال عز و جل لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ ألا إن أولياءهم الذين وصفهم الله عز و جل فقال الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ يُهْتَدُونَ ألا إن أولياءهم الذين وصفهم الله عز و جل فقال الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ءَامِنِينَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِالسَّلَامَةِ بِالسَّلَامَةِ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ألا إن أولياءهم الذين قال لهم الله عز و جل يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ... بِغَيْرِ حِسَابٍ ألا إن أعداءهم يصلون سعيرا ألا إن أعداءهم الذين يسمعون لجهنم شهيقا و هي تفور و لها زفير ألا إن أعداءهم الذين قال فيهم كَلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا الْآيَةَ ألا إن أعداءهم الذين قال الله عز و جل كَلَّمَا اتَّقَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ ألا إن أولياءهم الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ معاشر الناس شتان ما بين السعير و الجنة عدونا من ذمه الله و لعنه و ولينا من مدحه الله و أحبه معاشر الناس ألا و إنى منذر و على هاد معاشر الناس إنى نبي و على رصى ألا إن خاتم الأئمة منا القائم المهدي ألا إنه الظاهر على الدين الاحتجاج ج : ١ ص : ١٦٤ ألا إنه المنتقم من الظالمين ألا إنه فاتح الحصون و هادمها ألا إنه قاتل كل قبيلة من أهل الشرك ألا إنه مدرک بكل ثار لأولياء الله ألا إنه الناصر لدين الله ألا إنه الغراف في بحر عميق ألا إنه يسم كل ذى فضل بفضله و كل ذى جهل بجهله ألا إنه خيرة الله و مختاره ألا إنه وارث كل علمه و المحيط به ألا إنه المخبر عن ربه عز و جل و المنبه بأمر إيمانه ألا إنه الرشيد السديد ألا إنه المفوض إليه ألا إنه قد بشر به من سلف بين يديه ألا إنه الباقي حجة و لا حجة بعده و لا حق إلا معه و لا نور إلا عنده ألا إنه لا غالب له و لا منصور عليه ألا و إنه ولي الله في أرضه و حكمه في خلقه و أمينه في سره و علانيته معاشر الناس قد

بیت لکم و أفهمتکم و هذا علیٰ یمنهمکم بعدی ألا و إنی عند انقضاء خطبتي أدعوکم إلی مصافقتی علی بیعتہ و الإقرار بہ ثم مصافقتہ بعدی ألا و إنی قد بایعت الله و علی قد بایعتی و أنا أخذکم بالبیعة له عن الله عز و جل فمن نکث فإنما ینکث علی نفسه الآية معاشر الناس إن الحج و الصفا و المروة و العمرة من شعائر الله فمن حج أتیبت أو اعتمر فلا جناح علیه أن یتطوف بهما الآية معاشر الناس حجوا البيت فما وردہ أهل بیت إلا استغفروا و لا تخلفوا عنه إلا افتتروا معاشر الناس ما وقف بالموقف مؤمن إلا غفر الله له ما سلف من ذنبه إلی وقتہ ذلک فإذا انقضت حجته استؤنف عمله معاشر الناس الحجاج معونون و نفقاتهم مخلقة و الله لا یضیع أجر المحسنین معاشر الناس حجوا البيت بکمال الدین و التفتة و لا تنصرفوا عن المشاهد إلا بتوبة و إقلاع معاشر الناس أقیموا الصلاة و آتوا الزکاة کما أمرکم الله عز و جل لئن طال علیکم الأمد فتصترتم أو نسیتم فعلی و لیکم و مبین لکم الذی نصبه الله عز و جل بعدی و من خلفه الله منی و منه ینبئکم بما تسألون عنه و یبیین لکم ما لا تعلمون ألا إن الحلال و الحرام أكثر من أن أحصیهما و أعرفهما فأمر بالحلال و أنهی عن الحرام فی مقام واحد فأمرت أن أخذ البيعة منکم و الصفقة لکم بقبول ما جئت به عن الله عز و جل فی علی أمير المؤمنین و الأئمة من بعده الذین هم منی و منه أئمة قائمة منهم المهدي إلی يوم القيامة لئدی یقضی بالحق معاشر الناس و کل حلال دللتکم علیه أو حرام نهیتکم عنه فإنی لم أرجع عن ذلک و لم أبدل ألا فاذکروا ذلک و احفظوه و تواصوا به و لا تبدلوه و لا تغیروه ألا و إنی أجده القول ألا فأقیموا الصلاة و آتوا الزکاة و أمروا بالمعروف و انهوا عن المنکر ألا و إن رأس الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر أن تنتهوا إلی قولی و تبلغوه من لم یحضر و تأمره بقبوله و تنهه عن مخالفته فإنه أمر من الله عز و جل و منی و لا أمر بمعروف و لا نهی عن منکر إلا مع إمام معصوم معاشر الناس القرآن یعرفکم أن الأئمة من بعده ولده و عرفتکم أنه منی و أنا منه حیث یقول الله فی کتابه وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ وَ قلت لئن تضلوا ما إن تمسکتکم بهما معاشر الناس التقوی التقوی احذروا الساعة کما قال الله عز و جل إِنَّ زَئِجْرَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ اذکروا الممات و الحساب و الموازين و المحاسبة بین یدی رب العالمین و الثواب و العقاب فمن جاء بالحسنة أثیب علیها و من جاء بالسيئة فليس له فی الجنان نصیب معاشر الناس إنکم أكثر من أن تصافقونی بکف واحدة ر قد أمرنی الله عز و جل أن أخذ من أستمکتکم الإقرار بما عقدت لعلی من إمرة المؤمنین و من جاء بعده من الأئمة منی و منه علی ما أعلمتکم أن ذریتی من صلبه فقولوا بأجمعکم إنا سامعون مطيعون راضون منقادون لما بلغت عن ربنا و ربک فی أمر علی و أمر ولده من صلبه من الأئمة نبایعک علی ذلک بقلوبنا و أنفسنا و ألسنتنا و أیدینا علی ذلک نحیا و نموت و نبعث و لا نغیر و لا نبدل و لا نشک و لا نرتاب و لا نرجع عن عهد و لا ننقض الميثاق نضیع الله و نطیعک و علیا أمير المؤمنین و ولده الأئمة الذین ذکرتهم من ذریتک من صلبه بعد الحسن و الحسين اللذین قد عرفتکم مکنهما منی و محلها عندی و منزلتهما من ربی عز و جل فقد أدیت ذلک إلیکم و إنهما سیدا شباب أهل

الحنّة و انهما الامامان بعد أبيهما علي و أنا أبوهما قبله و قولوا أطعنا الله بذلك و إياك و عليا و الحسن و الحسين و الأئمة الذين ذكرت عهدا و ميثاقا مأخوذاً لأمير المؤمنين من قلوبنا و أنفسنا و ألسنتنا و مصافقة أيدينا من أدر كهنا بيده و أقر بهما بلسانه و لا نبغى بذلك بدلا و لا نرى من أنفسنا عنه حولا أبداً أشهدنا الله و كنى بالله شهيدا و أنت علينا به شهيد و كل من أطاع ممن ظير و استتر و ملائكة الله و جنوده و عبده و الله أكبر من كل شهيد معاشر الناس ما تقولون فإن الله يعلم كل صوت و خافية كل نفس فمن اهتدى فلتنسه و من ضل فإنما يضل عليها و من بايع فإنما يبايع الله يد الله فوق أيديهم معاشر الناس فاتقوا الله و بايعوا عليا أمير المؤمنين و الحسن و الحسين و الأئمة كلمة طيبة باقية يهلك الله من غدر و يرحم الله من وفى و فمن تكث فإنما يتكث على نفسه الآية معاشر الناس قولوا الذى قلت لكم و سلموا على علي بإمرة المؤمنين و قولوا سمعنا و أطعنا غفرانك ربنا و إليك المصير و قولوا الحمد لله الذى هدانا لهذا و ما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله الآية معاشر الناس إن فضائل علي بن أبي طالب ع عند الله عز و جل و قد أنزلها فى القرآن أكثر من أن أحصيتها فى مقام واحد فمن أنبأكم بها و عرفها فصدقها معاشر الناس من يطع الله و رسوله و عليا و الأئمة الذين ذكرتهم فقد فاز فوزا عظيما معاشر الناس السابقون السابقون إلى مبايعته و موالاته و التسليم عليه بإمرة المؤمنين أولئك هم الفائزون فى جنات النعيم معاشر الناس قولوا ما يرضى الله به عنكم من القول فإن تكفروا أنتم و من فى الأرض جميعا فلن يضر الله شيئا اللهم اغفر للمؤمنين و اغضب على الكافرين و الحمد لله رب العالمين فناده القوم سمعنا و أطعنا على أمر الله و أمر رسوله بقلوبنا و ألسنتنا و أيدينا و تداكوا على رسول الله و على علي ع فصافقوا بأيديهم فكان أول من صافق رسول الله ص الأول و الثانى و الثالث و الرابع و الخامس و باقى المهاجرين و الأنصار و باقى الناس على طبقاتهم و قدر منازلهم إلى أن صليت المغرب و العتمة فى وقت واحد و وصلوا البيعة و المصافقة ثلاثا و رسول الله يقول كلما بايع قوم الحمد لله الذى فضلنا على جميع العالمين و صارت المصافقة سنة و رسما و ربما يستعملها من ليس له حق فيها.<sup>١</sup>

<sup>١</sup> احتجاج طبرسى، ج ١، صفح ٥٦-٦٧، (البته مرحوم علامه امينى نقلی را از اهل سنت در التعديل، ج ١، ص ١٢٠ و ١٢١ منى را آورده اند كه

بدین شرح است:

« بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله و نستعينه و نؤمن و يتوكل عليه، و نعوذ بالله من مرور أنفسنا، و من سيئات اعمالنا الذى لا هادى لمن ضل، و لا مضيل لمن هدى، و أتهد ان لاله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله - اما بعد - : ايها الناس قد نبأني لطيف تخبير أنه لم يعمر نبي لا مثل نصف عمر الذى قبله، و أتى أو مسك أن وعسى فأجبت، و أتى مسؤول، و أتى مسؤولون، فماذا أنتم فائلون؟ قالوا: نشهد أنك قد بلغت و نصحت و جهدت فجزاك الله خيرا، قال:

السلم تشهدون ان لاله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله، و ان جنته حق و ناراه حق ان الموت حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من فى القبور؟ قالوا: بلى نشهد بذلك، قال: اللهم تشهد، ثم قال: أيها الناس الا

تسمعون؟ قالوا: نعم.



قال: فأتى فرطاً على الحوض، و أتىهم و اردون على الحوض، و أن عرضته ما بين صنعاء و بصرى فيه أقداح عدد نجوم من فضة فانظروا كيف تخلفوني في القلین، فنادی مناد: و ما الثقلان یا رسول الله؟ قال: الثقل الأكبر كتاب الله طرف بيد الله عزوجل و طرف بأيديكم فتمسكوا به لاتضلوا، و الآخر الأصغر عترتي، و إن اللطيف الخبير نبأني أنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض نسألت ذلك لهما ربى، فلا تقدموهما فتهلکوا، و لا تقصروا عنهما فتهلکوا، ثم أخذ بيد على فرفعتها حتى رؤى بياض أباطهما و عرفه القوم أجمعون، فقال: أيها الناس من أولى الناس بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: الله و رسوله أعلم، قال: إن الله مولاي و أنا مولى المؤمنين و أنا أولى بهم من أنفسهم فمن كنت مولاه فعلي مولاه، بقولها ثلاث مرات و فى لفظ أحمد امام الحنابلة: أربع مرات ثم قال: اللهم و ال من و الاء و عاد من عاداء، و أحب من أحب، و أبغض من أبغضه، و أنصر من أنصره، و أخذ من خذله، و أدر الحق معه حيث دار ألا فليبلغ الشاهد الغائب، ثم لم يتفرقا حتى نزل امين و حى الله بقوله: اليوم أكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتى الآية.

فقال رسول الله ﷺ: الله أكبر على اكمال الدين، و اتمام النعمة، و رضی الرب برسائتى، و الولاية لعلى من بعدى، ثم طفق القوم يهتفون امیر المؤمنین صلوات الله عليه و ممن هنا فى مقدم الصحابه: الشيخان ابوبكر و عمر كل يقول: يخ يخ لك يا بن ابى طالب أصبحت و أمست مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنة، و قال ابن عباس: و جئت والله فى أعناق القوم، فقال حسان: إئذن لى یا رسول الله أن أقول فى على أبياتاً نسمعهن، فقال: قل على بركة الله فقام حسان فقال: یا معسر مشيخة قريش أتبعها قولى بشهادة من رسول الله فى الولاية ماضية ثم قال:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ

يُخَمُّ فاسمع بالرسول مُنَادِيًا

يعنى:

ستایش از آن خداست و از او یاری می طلبم و به او ایمان داریم و بر او توکل می کنیم از شر نفسهای خویش و بدی کردارمان به او که جز او هدایت گری نیست بناه می بریم و شهادت می دهیم که جز او خدائی نیست و محمد ﷺ بنده او و فرستاده اوست.

هان ای مردم خداوند خبیر به من خبر داده است که مدت پیامبری هر پیامبر به اندازه نیمی از عمر پیش از رسالت اوست و من نزدیک است که دعوت حق را لیبیک گویم و از بین شما برم و من مسئولم و شما نیز مسئولید درباره من چه می گوئید؟ یاران پیامبر گفتند گواهی می دهیم که تو آئین خداوند را تبلیغ کردی و نسبت به ما خیر خواهی و نصیحت نمودی و در این راه کوشش کردی خداوند به تو پاداش نیک بدهد پیامبر فرمود: آیا گواهی نمی دهید معبودی جز او نیست و محمد بنده و فرستاده اوست و بهشت و دوزخ حق است و قیامت بدون شک فرا می رسد و خداوند مردگان را زنده می کند، گفتند: چرا گواهی می دهیم، پیامبر فرمود: خدایا تو شاهد باش، سپس فرمود آیا می شنوید؟ عرض کردند آری و سپس فرمود همانا من بر لب حوض قرار می گیرم و شما بر من وارد می شوید و بدان عرضش (عرض حوض و وسعتش) ما بین صنعاء و بصرنی (که یکی از روستاهای و شهرهای دمشق است) است و در آن فدح هائی است از نقره به عدد ستارگان آسمان و سپس فرمود چگونه با نقلین معامله می کنید؟ سؤال شد آن دو چیزی گران بهاء چیست؟

هنوز این منظره با شکوه بر پا بود که فرشته وحی نازل شد و آیه اکمال را آورد:

«حَرَمْتُ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَالْخَنزِيرَ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُسْخَنَةَ وَالْمَوْقُودَةَ وَالْمُرْدِيَةَ وَالنَّطِيعَةَ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَسِيمُوا بِلَاذِلَامٍ ذَلِكَمْ فَسَقُ الْيَوْمَ يَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>۱</sup>

یعنی: امروز کافران از اینکه به دین شما دست برد زنند و اخلاقی برسانند ناامید شدند پس شما از آنها بیمناک نباشید از من بترسید، امروز دین شما را به حد کمال رساندم و نعمت‌ام را بر شما تمام کردم و بهترین آئین را که اسلام باشد برای شما برگزیدم.

و پیامبر صدایش به تکبیر بلند شد و خداوند را سپاس گذاری کرد که آئینش را کامل گردانید و نعمت خود را به پایان رسانید و از رسالت من و ولایت علی پس از من خشنود گشت.

پیامبر از جایگاهش پایین آمد و یارانش دسته، دسته بر علی علیه السلام تبریک می‌گفتند و از کسانی که در این امر از همه پیشی گرفته بودند عمر و ابوبکر بودند و هر کدام این جمله را بزبان آوردند و گفتند: بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه.

و حسان بن ثابت شاعر رسول الله برخاست و این حماسه تاریخی را در قابل اشعار ریخت و به این حادثه رنگ جاودانی بخشید.

آنچه که نگارش یافت خلاصه این واقعه تاریخی است که در مدارک اهل سنت آمده و علامه امینی در الغدير آورده است در این واقعه ابدی و جاودانه غدیر همه چیز به روشنی گواهی می‌دهد مسئله، مسئله جانشینی امیرالمؤمنین پس از پیغمبر است و این امر هم از لحن تهدید آمیز آیه تبلیغ برمی‌آید و هم از خطبه پیامبر و اقرار گرفتنها و هم از سفارش به ثقلین و هم از جهت معرفی نمودن امیرالمؤمنین بعنوان مولا و هم از نظر نزول آیه اکمال و هم از جهت برداشت اصحاب و بیعت و تهنیت گفتن آنها به

فرمود ثقل اکبر کتاب خداست که یک طرف آن در دست خداوند و طرف دیگرش در دست شماست، پس به آن جنگ زنید تا گمر نشوید و ثقل اصغر عترت من اهل بیت من است و خدای من به من خبر داده دو یادگار من از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند و من هم برای آنها از خدا همین خواستم، پس بر آنها پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و از آنها عقب نیفتید که هلاک می‌شوید و سپس دست علی را گرفت و بالا برد تا سفیدی پیراهن از زیر بغل‌شان پیدا شد و همه مردم او را دیدند و شناختند.

سس فرمود: هان ای مردم سزاوارترین فرد بر مؤمنان از خود آنها کیست؟ گفتند خداوند و پیامبرش بهتر می‌دانند. پیامبر فرمود: خداوند مولای من و من مولای مؤمنان هستم و بر آنها از خودشان سزاوارترم و هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست و سپس فرمود خدایا دوست بدار دوست علی را و دشمن بدار دشمن علی را و یارانش را یاری نما و دشمنانش را ذلیل نما و علی را محجور حق قرار بده و سپس فرمود: حاضران به غائبان خبر بدهند.

امیرالمؤمنین و هم از نظر فهم شاعر پیامبر در اینجا برای تمامیت این بحث چند مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

مضمون آیه اکمال بر چه روز از روزهای اسلام منطبق است.  
در چگونگی دلالت حدیث غدیر بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام.  
آیه سئل سائل بعذاب واقع.  
چرا صحابه رسول خدا به حدیث غدیر عمل نکردند.

### ۱- آیه اکمال دین

اليوم بيس الذين كفروا من دينكم فلا تخشوهم و اخشون اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام دينا

یعنی:

امروز کافران از اینکه به دین شما دست برد زنند و اخلاصی برسانند ناامید شدند پس شما از آنها بیم‌ناک نباشید از من بترسید امروز دین شما به حد کمال رساندم و نعمت‌ام را بر شما تمام کردم و بهترین آئین را که اسلام باشید برای شما برگزیدم.

در این آیه دو بحث داریم:

۱- در شأن نزول آیه

۲- و سپس در دلالت آن و در نتیجه مراد از الیوم چه روزی است.

اما در رابطه با شأن نزول آیه

علماء امامیه رضوان الله علیهم اتفاق نظر دارند که این آیه در روز غدیر خم بعد از نصب امیرالمؤمنین بعنوان خلیفه نازل شد و به همانطریقی که در خطبه غدیر گذشت و همچنین عده زیادی از دانشمندان اهل سنت قبول دارند که این آیه در روز غدیر خم پس از انتصاب امام علی علیه السلام به خلافت به همانگونه که در خطبه غدیر گذشت نازل شده است.<sup>۱</sup>

پس ارتباط مفاد آیه با واقعه‌ای که در روز غدیر واقع شد روشن می‌گردد ولی مع الفرض ممکن است عده‌ای بگویند که الف لام الیوم برای عهد حضوری نیست و مراد از الیوم در آیه شریفه روز غدیر نیست بلکه الف و لام برای عهد ذهنی و الیوم اشاره به روز دیگر قبل از غدیر می‌باشد و به عبارت دیگر الیوم بمعنای امروز نیست بلکه بمعنای آن روز است.

۱- ابن‌العمیر جلد ۱ ص ۲۳۸ تا ۲۳۰- مثل ضبری، حافظ ابن مردویه اصفهانی، جلال‌الدین سیوطی، بدخسی، قطیفی، حافظ ابونعیم اصفهانی، حافظ ابوبکر خطیب بغدادی، و همچنین حافظ ابوالقاسم شافعی و اخطب الخطباء خوارزمی و ابوالفتح نصری، و ابوحامد سعدالدین صالحانی- ابن جوزی، شیخ الاسلام هموینی حنفی.

ولی با تعمق بیشتر و بررسی خصوصیات و مشخصات الیوم و اینکه این مشخصات و نشانه‌ها بر چه روز از روزهای تاریخ اسلام منطبق است پوچی این احتمال دانشمندان اهل سنت نیز روشن می‌گردد و دلالت آیه بر اینکه مراد از الیوم روز غدیر است تقویت می‌شود. اکنون به خصوصیات الیوم می‌پردازیم تا ببینیم چه روزی از روزهای بزرگ اسلام می‌تواند باشد.

### خصوصیت اول

یکی از خصوصیات آن یأس کفار از شکست در دین اسلام است.

توضیح: نهضت جهانی اسلام با مخالفت و ستیزه‌گی با قریش بلکه عموم بت پرستان شبه جزیره آغاز گردید و آنان با دسیسه‌های گوناگون برای خاموش کردن این مشعل آسمانی وارد کار شدند ولی هر چه کوشیدند کمتر نتیجه گرفتند و وقتی که دیدند تهمتها و تهدیدها و تضمینها و وعده ریاست و پول در پیامبر اثر ندارد و او را از انجام مسئولیتش باز نمی‌دارد، تنها چیزی که به آن دل بسته بودند این بود که او فرزند پسر ندارد و با مردنش نامش از بین می‌رود و لذا او را با صفت ابر نام می‌بردند و منظورشان از این گستاخی این بود که چون پیامبر پسر ندارد و فرزنداناش فقط دخترند و دخترهم فرزند حساب نمی‌شود، بنابراین با دفن او از دنیا دینش خواهد رفت و نامش فراموش می‌شود چون حافظ و نگهبانی بردنیش باقی نمی‌ماند.

قرآن مجید در آیات متعددی از این دسیسه‌شان پرده برمی‌دارد:

یعنی: بلکه می‌گویند که پیامبر شاعری است که انتظار مرگش را می‌کشیم بگو انتظار بکشید من هم مانند شما در انتظار بسر می‌برم آیا انکار خام آنها و خیالاتشان آنها را به این فکر وادار کرده است یا اینکه آنان گروه سرکشند.

پس از فتح مکه و شکست پی در پی قریش و فرو ریختن بتها و براهت از مشرکین دشمنان از اینکه بتوانند در حیات پیامبر در دینش اخلال کنند مأیوس شدند ولی بر این امید که دینش از اهل بیتش و از داخل حافظ و نگهبان ندارد و همچون دین موسی و عیسی که پس از چندی بوسیله خود یهود و نصاری و دوستان و حواریون آنها تحریف شد، این دین نیز چنین سرنوشتی را خواهد داشت، باقی بودند.

حال قرآن می‌فرماید: در این روز امری واقع شد که آثار از این جهت هم مأیوس شدند.

و از این جهت می‌فرماید از آنها نترسید از من بترسید معنای این جمله چیست مگر خداوند دشمن دین خودش است؟ خیر، این آیه همان مطلبی را می‌گوید که در آیات زیادی از قرآن بصورت یک اصل اساسی آمده است.

راجع به نعمتهای خداوند که بر بنده‌اش تمام می‌کند می‌فرماید:

۱. أم یقولون شاعر فترتص به ریب المنون قل ترتصوا فانی معکم من المترصین ام تأمرهم أحلامهم بهذا ام هم قوم

طاعون.

۲. لایغیر ما بقوم حتی یغروا ما بأنفسهم.

یا آیه دیگر:

مضمون این دو آیه این است که خداوند هر نعمتی را بر قومی ارزانی ندارد آن نعمت را از آنها نمی‌گیرد مگر اینکه آن مردم خودش را قابلیت آن نعمت ببندازند و این مسئله یک اصل اساسی و سنت الهی است در سقوط دولت و تمدنها یا بنای آنها.

حال چنین روزی کدامیک از روزهای بزرگ اسلام است و در آن روز چه امری واقع شد؟  
خصوصیات دوم و سوم

دو خصوصیت دیگر الیوم: اکمال دین و اتمام نعت است این دو واژه تمام و کمال، اگر چه از نظر معنا بهم نزدیک هستند و بعضی آنها را مترادف حساب می‌کنند ولی حق آن است که درد قایق معنا با هم اختلاف دارند.

همچنانکه راغب اصفهانی می‌گوید:

تمام آن است که یک موجود مرکب بجائی برسد که در مقام تشکیل اساس هستی‌اش دیگر احتیاجی نداشته باشد و در مقابلش ناقص است که نیازمند به بیرون است، ولی کمال آن است که اغراض و اهدافی که از یک موجود انتظار می‌رود بر آن موجود مترتب باشد، پس تمام بودن یک موجود نداشتن نقص در کمیت است و کامل بودن یک موجود در رابطه با کیفیت است و تمام در ناقص نبودن ساختمان مادی است و کمال نداشتن نقص و کمبود در چهارزات معنوی و باطنی (درونی) است.

مانند نوزادی که از جهت خلقت تمام است لکن از حیث رشد فکری و استعدادات عقلانی کامل نیست حالا مراد از الیوم چه روزی است؟ و چه امری در آن روز واقع شد که اسلام هم از نظر ارکان و اجزاء تمام شده و هم از حیث غرض و هدف ارسالش کامل گشته است.

خصوصیات چهارم الیوم

برگزیدن و اختیار اسلام برای شما بعنوان دین است.

یعنی این اسلام امروز آن اسلامی است که خدا می‌خواسته آن باشد، و این مجموعه اصول و فروع که از حدود ۲۰ سال قبل شروع شد امروز با وقوع یک امری ابلاغ گردیده است.

البته این به این معنا نیست که مسلمانانی که در سالهای قبل از دنیا رفتند و یا شهید شدند اسلام‌شان مرضی خداوند نبوده باشد، زیرا که اسلام مرضی خدا در حق آنها همان مقدار از اصول و فروعی بود که پیامبر تا آن زمان ابلاغ فرموده بود، حالا باید دید که این مشخصات بر چه روزی از روزهای بزرگ و مهم تاریخ اسلام منطبق است با یک بررسی مختصر در تاریخ اسلام روشن می‌گردد که چنین روز فقط روز غدیر خم و مسأله انتصاب امیرالمؤمنین علیه السلام می‌تواند باشد و این روز نمی‌تواند روز نزول آیات محرمات اضعمه و اشربه باشد که آیه اکمال در آن واقع شده است چون محرمات اضعمه در آیات قبلی از مکی و مدنی حکمشان بیان شد، که عبارتند از:

سوره مبارکه بقره آیه ۱۷۳

سوره مبارکه انعام آیه ۱۴۵

سوره مبارکه نمل آیه ۱۱۵.

پس این آیه در مقام تشریح حکم جدید می‌باشد.

دیگر اینکه مشخصات این روز از اکمال دین و تمامیت نعمت و یأس کفار بر آن روزها که ایام غربت اسلام و ضعف مسلمین بوده منطبق نمی‌باشد، و چقدر احکام کلی و جزئی بود که بعداً بیان کردید، و علاوه روایات زیادی از طریق شیعه و اهل سنت وارد شد که این آیه در روز غدیر خم در رابطه با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد و همچنین بیشتر روایاتی را که در شأن نزول آیه بیان شد در رابطه با الیوم است نه با اول آیه.

پس مراد از الیوم روز بیان محرّمات اطعمه و اشربه می‌باشد و اما اینکه چرا پیامبر یا جمع کنندگان قرآن آن را به صورت آیه معترضه در بین آیات محرّمات اطعمه قرارداد بیاورند بعداً خواهد آمد.

### اما روزهای مهم تاریخ اسلام

۱- یکی از آن روزها، روز بعثت می‌باشد، در عظمت و ارزش این روز در اسلام بحثی وجود ندارد ولی این روز نمی‌تواند مصداق الیوم باشد چون اعراب جاهلیت دین درست و صحیحی نداشت تا کسی در آن طمع کند و از طرفی سوره مائده به اتفاق مفسرین آخرین سوره طولانی است که در اواخر عمر پیامبر و در سال دهم هجری نازل شده است و این چه ربطی با سال اول بعثت دارد.

۲- یکی دیگر از روزهای تاریخ اسلام، روز هجرت است، البته با هجرت پیامبر به مدینه زمینه و شالوده دولت اسلامی پی‌ریزی شد و مسلمانان کم کم به قدرت و اقتدار است یافتند ولی این روز نمی‌تواند مراد الیوم باشد، به همان بیانی که گفته شد.

۳- یکی دیگر از روزهای مهم در تاریخ اسلام، روز فتح مکه است و بعد از فتح مکه و شکسته شدن بتها، پایگاه بت‌پرستان بدست مسلمین افتاد و شهری را که مشرکین هر ساله برای انجام مراسم تحریف شده و زیارت بت‌هایشان بسویش روانه می‌شدند، بدست پیامبر صلی الله علیه و آله بدون اینکه کمترین آسیبی به کسی برسد و خون از دماغ کسی بریزد در سال هشتم هجری فتح شد.

فتح مکه از نظر روانی اثر فوق العاده بر روی مشرکین گذاشت چون پس از شکست ابرهه با آن وضع فجیح و عجیب، مردم جزیره العرب اعتقاد عجیبی به کعبه بعنوان معبد پیدا کردند.

و غرور قریش و تحکم‌شان (زورگویی) بر صحرائشینان و دیگر قبایل از همین جا شروع می‌شود و آن هنگام که مردم اعتقاد پیدا کردند، محل است که کسی بر کعبه قدرت پیدا کند و شاید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن همه عنایت داشت که مکه را بدون خونریزی فتح کند، غیر مسأله حرمت کعبه می‌خواست محفوظ بماند این مسأله را نیز در نظر داشت که اگر در جای دیگر می‌جنگیدند و چنانچه صد مسلمان هم کشته

می‌شدند کسی به حساب چیزی نمی‌گذاشت ولی اگر در فتح مکه به مسلمانان آسیبی می‌رسید می‌گفتند ببینید همان کاری که بر سر اصحاب فیل آمد بر سر اصحاب محمد صلی الله علیه و آله هم آمد.

ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مکه را آنچنان فتح کرد که خون از بینی احدی نیامد، نه از مسلمین و نه از کفار و فقط خالد بن ولید روی کینه شخصی در گوشه‌ای از شهر مکه که عده‌ای مقاومت کرده بودند، دو یا سه نفر را کشت و پیامبر هم شدیداً از کارشان تبری جست و سخت آنها را توبیخ کرد و این بود که پس از فتح مکه گفتند معلوم می‌شود که وضع به گونه دیگری است که پیامبر آن را بدون هیچ آسیبی فتح کرد و لذا مردم دسته، دسته می‌آمدند و اسلام را اختیار می‌کردند.

ولی چون ایمان‌شان آن ارزش ایمان قبل از فتح را نداشت قرآن بین مسلمین قبل از فتح و بعد از فتح فرق می‌گذارد.

پس در اینکه روز فتح مکه روز عظیمی برای اسلام است بحثی نیست و اما اینکه آیا می‌تواند مقصود از الیوم باشد؟

جواب منفی است زیرا:

اولاً - با فتح مکه فقط مشرکین پیش ذلیل و مطیع شدند نه تمامی مشرکین و کلیه مشرکین از اینکه اسلام از بین برود مأیوس نشدند.

ثانیاً - روز فتح مکه با دو خصوصیت تکمیل دین و تتمیم نعمت منطبق نمی‌باشد چون بسیاری از احکام پس از فتح مکه نازل شد و سوره‌های مجادله، و حجرات و تحریم و صف و جمعه و تغابن و توبه و مائده که متضمن بسیاری از احکام و تعالیم اسلامند پس از فتح مکه نازل شدند.

۴- یکی دیگر از روزهای مهم اسلام روز براءت از مشرکین است که در سال نهم هجری سوره براءت توسط امیرالمؤمنین علیه السلام در منی قرائت شد چون ولو اینکه مکه در سال هشتم هجری فتح گردیده بود ولی پیامبر با مشرکین با مشروط صلح زندگی می‌کرد و لذا آنها هم حق داشتند که در ایام حج شرکت کنند و مراسم‌شان را بر طبق رسوماتشان انجام دهند و با نزول سوره براءت امام صلی الله علیه و آله مأمور شد که آن را در منی در مجمع عمومی بخواند که از این پس مشرکین حق ندارند که در مراسم حج شرکت کنند و این مراسم خاص مسلمین است و مشرکین فهمیدند که دیگر نمی‌توانند بوضع شرک زندگی کنند و اسلام همزیستی با ادیانی نظیر مسیحیت و یهودیت را می‌پذیرد ولی همزیستی با مشرک را نمی‌پذیرد.

۱. لایستوی منکم من اتق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجه من الذین أنفقوا من بعد و قاتلوا و کلاً و عدل الله الحسنی و لله بعد العسور خیر.

«برائة من الله و رسوله الى الذين عاهدتم من المشركين فسيحوا في الارض اربعة اشهر و اعلموا انكم غير معجزى الله و ان الله مُخزى الكافرين و اذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الاكبر ان الله برأى من المشركين و رسوله فان تبتم فهو خير لكم و ان توليتهم فاعلموا انكم غير معجزى الله و ...»<sup>۱</sup>

آیا روز براءة می‌تواند مراد و منظور الیوم باشد؟ جواب منفی است، به همان دو اشکال که بر روز فتح مکه بود.

۵- و همچنین مراد آیه آیا می‌تواند روز عرفه سال دهم باشد که اسلام بسطی پیدا کرد و تقریباً شبه جزیره را تحت سیطره‌اش در آورده بود، ولی اینها هم هیچگونه ربطی با اكمال دین و تمام النعمه و یأس کفار ندارد.

پس این روزها نمی‌توانند هیچکدامشان مراد الیوم باشند. بنابراین تنها روزی که می‌تواند مراد و منظور الیوم باشد روز غدیر خم است بخاطر نصب امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مقام امامت.

و در این هنگام هم مفاد روایاتی که در شأن نزول آیه هستند و هم ارتباط مشخصات الیوم با امری که در روز غدیر خم واقع شد روشن می‌گردد.

برای توضیح بیشتر به روایاتی که در پیرامون امامت وارد شده، از اینکه امامت حافظ و نگهبان دین و تمامیت دین است مراجعه شود.

و اما اینکه چرا این آیه به صورت جمله معترضه در بین محرمات اطعمه آمده است. بعضی از دانشمندان اسلامی معتقدند که پیامبر برای حفظ آیه از خطر تحریف آن را به صورت جمله معترضه در بین محرمات اطعمه قرار داده است و این چنین خاص به دستور شخص پیامبر بوده است و این دو امر را می‌رساند:

اولاً - اینکه او را در وسط آیه ای قرار داد که با آن هیچ گونه تناسب ندارد تا صاحب نظران منظور آن را بفهمند و مغرضین از فکر تحریف منصرف شوند چون اگر مناسبت می‌داشت حقیقت این آیه معترضه مکشوف نمی‌شد و به آیه قبل و بعد ربطش می‌دادند.

ثانیاً - باید مراد از آیه امری باشد که پیامبر از تحریف آن می‌ترسید و چنین امری جز مسأله امامت و رهبری نخواهد بود که داعی تحریف برای مغرضین و زمامداران ظلم قوی بوده است پس از بررسی مفاد آیه اكمال وارد مفاد حدیث غدیر می‌شویم:

اما مفاد حدیث غدیر:

قبلاً دانسته شد که این حدیث از حیث سند متواتر و صدورش قطعی است و مرحوم علامه امینی ره از ۴۳ دانشمند اهل سنت نقل می‌کند که آنها این حدیث را از حیث اعتبار متواتر دانستند و صحیح. پس از نظر صدور و سند حدیث بحثی نیست.



فعلاً بحث ما در دلالت حدیث غدیر است که مولی در جمله من کنت مولاه فهذا علی مولاه به چه معنا است، البته برای مولاه در حدود ۲۷ معنا گفته شده است که فقط چند معنای آن می‌تواند تاب و تحمل حدیث را داشته باشد و اکنون به معنای مولاه و بررسی آنها می‌پردازیم که عبارتند از:

۱- التَّوْبِ، ۲- العَم، ۳- ابن العَلَم، ۴- ابن الاخت، ۵- المَعْتَق، ۶- المَعْتَق، ۷- الدِّين، ۸- العَبْد، ۹- المَالِك، ۱۰- التَّابِع، ۱۱- المَنْعَم عَلَيْهِ، ۱۲- الشَّرِيك، ۱۳- الحَلِيف (هم قسم)، ۱۴- الصَّاحِب، ۱۵- الجَار، ۱۶- النَّزِيل، ۱۷- الجَنح، ۱۸- القَرِيب، ۱۹- المَنْعَم، ۲۰- العَقِيد، ۲۱- الوَلِي، ۲۲- الوَلِي بِشَيْءٍ، ۲۳- السَّيِّد، ۲۴- الحَب، ۲۵- النَّاصِر، ۲۶- المَتَصَرَف فِي الْأَمْرِ، ۲۷- المَتَوَلَى فِي الْأَمْرِ

حال بررسی می‌کنیم که از مولی کدامیک از آنها اراده شده است؟

معنای اول مستلزم کفر است و اما معنای دوم تا چهاردهم مستلزم کذب است و با یک تأمل اندک کذبش فهمیده می‌شود و همچنین اراده معنای پانزده تا هجده منافات با مقام رسالت دارد که مردم را در آن هوای گرم برای بیان آنها متوقف سازد بخصوص بالحن تهدید آمیز آیات صدر و ذیل هیچگونه تناسب ندارد و همچنین معنای منعم زیرا هیچگونه ملازمه‌ای بین اینکه هر کس که پیامبر به آنها انعام نموده مورد انعام امام هم باشند مگر اینکه مراد انعام معنوی باشد و مراد دین و هدایت و ارشاد و عزت دنیا و آخرت باشد که در این صورت این همان معنای امامت است.

و همچنین معنای عقید (هم پیمان)، زیرا امام عليه السلام هیچگونه خصوصیتی برای جدا ذکر شدن نام ندارد، چون امام مثل سایر مسلمین تابع و پیرو پیغمبر است، مگر اینکه مراد نقش امام در این معاهدات برای تنظیم حکومت اسلامی و بقاء آن باشد که باز به معنای امامت برمی‌گردد.

و هفت معنا باقی می‌ماند:

و اما معنای محب و ناصر نیز از مولی اراده نشده است چون پیامبر یا می‌خواهد دوستی و یاری امام را برگردن مردم ثابت بکنند و یا می‌خواهد دوستی و یاری مردم را برگردن امام ثابت بکند و هر دو معنا باطل است، چون اگر پیامبر بخواهد چیزی را برگردن مردم بگذارد (در فرض اول می‌باشد) در این صورت باید بفرماید:

من كان مولاي فهو مولاه علي، یعنی هر کس که دوست و یاور من است او باید دوست و یاور علی باشد، و دیگر اینکه امر به دوستی و همکاری مسلمین تنها برای امام نیست، بلکه در آیاتی که خیلی بیش از این نازل شد این امر برای همه مسلمین آمده نظیر:

والمؤمنون بعضهم اولياء بعض ... و یا تعاونوا على البر والتقوى ...، و یا انما المؤمنون بعضهم اولياء بعض ... و یا تعاونوا على البر والتقوى ...، و یا انما المؤمنون اخوة.

دیگر چه لزومی داشت که در این هوای گرم و رنج سفر، آن همه جمعیت را تا سه روز برای این امر از حرکت باز دارد و این هیچگونه مناسبتی با ابلاغ دین و اتمام نعمت و مقال (حدیث) ندارد.

و اگر مراد فرض دوم باشد، یعنی می‌خواهند دوستی و یاری مردم را برعهده امام بگذارند، لازم بود که این امر را بر امام القاء می‌کردند نه بر مردم، و این فرض نیز مثل سابق سخیف (دور از عقل) و بشدت سست و بی پایه و دور از شأن پیامبر و مقام ربوبیت است. پس فرض اول با مقال نمی‌سازد و فرض دوم با مقام (حال) جور در نمی‌آید و نمی‌سازد.

مگر اینکه از دوستی و یاری معنای والایی اراده شود مثل متابعت امثال امر امام و تسلیم او بودن که همان معنای حجت و امام بودن است.

اما پنج معنای باقی مانده عبارتند از:

۱- ولی ۲- اولی بشی ۳- سید ۴- المتصرف فی الامر ۵- المتولی فی الامر و این معانی می‌توانند مراد از مولی باشند یعنی هر کس من سرپرست و قیم او هستم یا سزاوارترین است به اویم یا آقا و متصرف در امور اویم، این علی هم سرپرست و آقا و متصرف در امور او است با اینکه هر یک از پنج معنا می‌تواند مراد از مولی باشد ولی باید توجه داشت که معنای حقیقی معنای اولی و سزاوارترین است و استعمالش در معانی دیگر با عنایت و مجاز می‌باشد.

و اگر مولی در ۲۶ معنای دیگر هم بکار رفته بخاطر این است که آن معنای ریشه در همین معنا دارند و چنانچه مرحوم علامه امینی همه این معانی را در ارتباط با معنای اولی بیان نموده است.

در این زمینه می‌توان از قرآن مؤیداتی را ذکر کرد:

۱- یعنی امروز از شما فدیة گرفته نمی‌شود و همچنین از کسانی کافر شدند. جایگاه شما است آتش و آن آتشی سزاوارتر است شما را و بد بازگشتی است برای شما.

## ۲- سوره مبارکه بقره آیه ۲۸۶<sup>۱</sup>

گفته‌اند تو یاور ما هستی و نگهدار ما هستی و قیم ما هستی و سزاوارتر بما هستی.

خلاصه- معنای مولی اولی و سزاوارتری است و اگر به قیم و سرپرست (ولی) مولی می‌گویند چون او سزاوارتر است در رسیدگی به امور مولی علیه و اگر به رئیس و آقا (سید) مولی گویند چون او در رسیدگی به امور مرفوس از دیگران سزاوارتر است و اگر به متصرف در امور مولی گویند یا به زمامدار مولی گویند چون او در رسیدگی به امور رعیتش از دیگران سزاوارتر است.

و لفظ مولی در حدیث غدیر به قرینه سیاق و قرائن حالیه و مقالیه فقط می‌تواند همان اولی به نفس و اولی به اطاعت باشد که نتیجه‌اش ولایت مطلقه امام بر امور مسلمین می‌باشد و اینکه بعضیها تصور کردند که مولی بمعنای دوست و ناصر است، نادرست می‌باشد.

۱. قَالِيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُوْنَكُمْ أَنْتَاهِي مَوْلِيكُمْ وَبَشَرِ الْمَصِيرِ.

۲. وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا إِنَّتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

و افزون بر آنچه که گفته شد یک سری قرائن و دلالت‌ها می‌بخشد و همان مقامی را که برای پیامبر گرامی است برای امام نیز ثابت می‌باشد و اینک به بیان این شواهد مرحوم علامه امینی تا ۲۰ شاهد و مؤید بر این امر

### شواهد و مؤیدات دیگر

براینکه مولی بمعنای اولی و سزاوارتری است الف) پیامبر گرامی اسلام در آغاز خطبه از مردم بر او اقرار گرفت و هدف از این اقرارگیری جزء آماده نمودن امری امام باشد، امر دیگری نبود. و همچنین از رفتن خویش و اجابت دعوت حق مخاطبش برای تعیین جانشینی که همه اختیاراتش را ردیف اصول دین باشد نیست.

سید محمود آلوسی (سنی) در تفسیرش در ذیل آیه بعد از اینکه چند قول در امر مورد سؤال نقل می‌کند که از عقاید و اعمال انسان سؤال می‌شود و در رأس ولایت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه می‌باشد (و سپس ب) پیامبر قبل از ورود به متن حدیث جمله من اولی خدا چه کسی است (الست اولی الناس بالمؤمنین من المؤمنین من انفسهم، فرمود و از مردم بر این امر اقرار مولا، هدف از تقارن این دو جمله آیا جزء این است قرآن بر مؤمنین دارد برای امام ثابت کند و می‌خواهد راه ج) دو آیه قبل و بعد حدیث که روایت نزولشان را دارند که این را نمی‌تواند سفارش به دوستی و نصر نرساندن آن برابر با بر باد رفتن زحمات ۲۳ سال مقام را دین و تمامیت نعمت خداوند است و این امر با توجه به می‌تواند امام و ولایت امیرالمؤمنین باشد.

د) فهم حاضرین از جمله من کنت مولاه فهذا علی مولاه انتصاب امام علی علیه السلام به مقام ولایت امر و خلافت بود و از این جهت گروه گروه با امام بیعت کردند، در کجای دنیا برای اعلان دوستی با کسی بیعت می کنند و مقدم بر همه شیخین با آن حضرت بیعت نمودند و حضرت را با این جمله: (هنیئاً لک یابن ابی طالب صحبت و انسیت مولای و مولی کن مؤمن و مؤمنه) خطاب کردند، و سپس بقیه با او بیعت کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله در خیمه اش نشست و فرمود امام در خیمه ای بنشیند و مردم و حتی زنان هم با او بیعت بنمایند.

و حسان بن ثابت نیز این حماسه را در غالب شعر ریخت و کلمه مولای را بمعنای امام و هادی بکار برد:

فقال له قم یا علی فانی

رضیق من بعدی اماماً و هادياً

اگر منظور از این جمله اعلام دوستی و محبت علی بود، دیگر لازم نبود این مسأله را در آن هوای گرم در چنان کاروان عظیم از زائران خانه خدا را با چنان تشریفات و مقدمات بیان فرماید، مگر قرآن افراد جامعه اسلامی را با هم برادر نخوانده بوده، علی نیز جزء جامعه اسلامی است، دیگر چه نیازی است که مستقلاً درباره دوستی و محبت علی یاد سخن داد.

ه) شاهد بزرگ دیگر احتجاجات خود ائمه علیهم السلام است به این حدیث، برای امامت خویش و ما فقط به نام احتجاج کنندگان و موارد آن اکتفا نموده و بیان تفصیلی این موارد را به مأخذ آن ارجاع می دهیم:

۱- شخص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شوری بعد از نصب عثمان - و در کوفه در ضمن سخنرانی، در دوره خلافت عثمان در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بر حق خویش به این حدیث تمسک فرمودند.

(مرحوم علامه امینی بیش از شش مورد و هر کدام را با دهها طریق آورده است)

۲- و بانوی بزرگوار اسلام فاطمه زهرا (س) در خطبه آتشین خود به این حدیث تمسک فرموده است

۳- امام حسن مجتبی علیه السلام هنگام صلح با معاویه به این حدیث احتجاج فرمود.

۴- امام حسین علیه السلام در سرزمین منی به این حدیث استدلال نمودند.

۵- افرادی از دوستان امام علیه السلام نظیر عبدالله بن جعفر و عمار یاسر در روز صفین و قیس بن سعد در مجلس معاویه به این حدیث استدلال کردند.

۶- افرادی از دشمنان حضرت نظیر عمر و بن عاص در زمان تیرگی روابطش با معاویه و عمر بن عبدالعزیز و

و شکی نیست که احتجاجات معصومین علیهم السلام به این حدیث برای خلافت، زمانی درست است که مولی بمعنای صاحب اختیار باشد.

و مرحوم علامه امینی یک سری روایات مفسره می آورد که از پیامبر سؤال می کنند که مولای در این حدیث به چه معناست؟

و پیامبر مولی را برای آنها معنا می فرمایند:

لَمْ يَمُولِ أُولَىٰ بِي مِنْ نَفْسِي لِأَمْرِ وَلِيٍّ مَعَهُ وَ إِنَّا مَوْلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ أُولَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لَا أَمْرَ لَهُمْ مَعِيَ  
وَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ أُولَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِي لِأَمْرِ لَهُ مَعِيَ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ أُولَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِي لِأَمْرِ لَهُ مَعَهُ.<sup>۱</sup>  
(و آیه سئل سائل بعذاب واقع از سوره معاجه:

یکی از وقایعی که دلالت صریح دارد بر اینکه موضوع غدیر خم مسأله نصب امام علی علیه السلام به خلافت بوده است، آیات نازل شده بعد از واقعه غدیر است و آن آیات اوائل سوره معارج که شأن نزول این آیه جابر بن نضرین حارث می باشد.

مفسرین شیعه متفقاً وعده زیادی از مفسرین عامه شأن نزول آیه را در این داستان می دانند که ذکر می شود و مرحوم علامه امینی ۳۰ تن از آنها را نام می برد.

داستان از این قرار بوده است که وقتی مسأله غدیر اتفاق افتاد، خبرش در همه جا پیچید جابر بن نضرین حارث خدمت پیامبر آمد و عرض کرد یا محمد صلی الله علیه و آله به ما فرمان دادی اقرار به شهادتین و قیام به نماز و روزه و زکات را، اقرار کردیم و قبول نمودیم و سپس به اینها راضی نشدی تا اینکه دست پسر عمویت را بلند کردی و او را بر ما فضیلت دادی و گفتمی من کنت مولی فهذا علی مولا، آیا این امر از تو بود یا از خدا؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به آن خداوندی که به جز او خدایی نیست این امر از خدا بود. جابر بن نضرین حارث برگشت بطرف مرکبش و می گفت: بار خدایا اگر آنچه را که محمد صلی الله علیه و آله می گوید حق است پس از آسمان بر من سنگ ببار و بر من عذاب نازل کن.

و هنوز به مرکبش نرسیده بود که خداوند سنگی فرستاد که فرقی را شکافت و از عقبش خارج شد و کشته شد و آیه سئل سائل - نازل شد.

علامه امینی ره در شأن نزول آیه می فرماید:

شکی نیست که مسأله، مسأله دوستی نبود و این آقا بالاتر از اینها را یعنی خلافت را فهمیده بود و در حقیقت و واقعیت داشتن خلافت و انتصاب امام صلی الله علیه و آله همین بس که با اینکه خداوند به خیلی از حماقتهای لجوجان و مشرکان با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله در بین آنها، ترتیب اثر نمی داد و نمونه اش: با آنکه مشرکین می گفتند:

اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب أليم.<sup>۲</sup>  
قرآن در پاسخشان می فرماید: و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم

۱. تفسیر ج ۱ ص ۳۸۶ تا ۳۹۰.

۲. سوره انفال / ۳۱ و ۳۲.

ولی چون انکار این مسأله همانند انکار رسالت بود و با تمامیت حجت، باز در مقابل پیامبر چنان بی ادبی نمودن عذاب نازل شد.

همانند داستان مباحله که نصاری ترسیدند و از انجامش سرباز زدند.<sup>۱</sup> علامه بزرگوار امینی نمونه‌های دیگری نیز می‌آورد درباره کسانیکه وقتیکه امام از آنها خواست که مشاهدات شان را از غدیر خم توضیح دهند، و یا امام را تصدیق کنند، آنها امام را تکذیب کردند و دم از پیروی و فراموشی زدند و امام در حقشان نفرین کرد که اگر در این فراموشی تان دروغ می‌گوئید، خداوند شما را مبتلا به مرض برص یا جذام نماید و دعای امام در حق آنها مستجاب گردید و سپس داستان انس بن مالک را نقل می‌کند.

با این بیانات، توجیهاات بی‌اساس دانشمندان اهل سنت برای تبرء خلفا از غضب خلافت و عمل نکردن صحابه به این روایت روشن می‌گردد و آنها می‌گویند مولی در این روایت بمعنای دوست و محب می‌باشد ولی با بیانات سابق پوچی مدعی ثابت شد.

در اینجا ممکن است بعضی‌ها تصور کنند که چگونه ممکن است یاران پیامبر حدیث غدیر را با چنین صراحتی بر خلافت امیرالمؤمنین نادیده بگیرند و از دیگری پیروی نموده باشند و ما برای خارج نمودن این استبعاد از ذهن مستشکل به چند نمونه از مخالفت‌های آنها می‌پردازیم البته شرح کاملش در مبحث بعدی می‌آید، اگر چه گروهی از یاران پیامبر جانشینی امام را بدست فراموشی سپردند و گروه‌های بی‌تفاوت که نمونه‌هایشان در هر اجتماعی زیاد است از آنها تبعیت کردند ولی در برابر آنها شخصیت‌های بارزی نسبت به امامت امام وفادار و جز او از کسی پیروی ننمودند و تعداد این افراد اگر چه نسبت به گروه نخست کم است و از حیث کمیت در اقلیت اند ولی از حیث کیفیت از افراد برجسته اصحاب پیامبر بشمار می‌روند.

همانند:

سلمان فارسی، اباذر، عمار، میثم تمار، مقداد، ابی بن کعب، ابویوب انصاری، خزیمه بن ثابت، بریده بن اسلمی، ابوهیثم بن قلیهان، خالد بن سعید و دهها نفر دیگر از بنی‌هاشم و این تنها مسأله خلافت نبود که بعضی از یاران پیامبر در برابر تصریح آن حضرت آن را نادیده گرفتند، بلکه بگواهی تاریخ در زمان خود پیامبر نیز بعضی از افراد دستورات صریح او را نادیده گرفتند. وقتی که آن را با تمایلات درونی و افکار سیاسی خویش مخالف نمی‌دیدند، آن را می‌پذیرفتند.

و الا کوشش می‌کردند که یا پیامبر را از تصمیم‌اش منصرف سازند و در صورت عدم انصراف پیامبر، در اجرای فرمان پیامبر کوتاهی می‌کردند و یا لاقابل به اعتراض می‌گشودند.

نمونه‌های آن عبارتند از:

مخالفت از خواسته پیامبر اصرار بر حاضر کردن قلم و دوات تا چیزی بنویسند که امت در سایه عمل به آن گمراه نشود، خلیفه و باندش مخالفت کردند و زمزمه حسبنّا کتاب الله و ان الرجل لیهجر را سرداد.<sup>۱</sup>

۲- همچنین تخلف صحابه کبار از شرکت در لشکر اسامه بن زید با اینکه پیامبر تخلف از آن را نهی نموده و متخلفین را لعنت کرد.<sup>۲</sup>

۳- و همچنین مخالفت با پیامبر ﷺ در صلح حدیبیه و همچنین مخالفت‌های پس از درگذشت پیامبر اکرم ﷺ در رابطه با کیفیت عرضه کردن اذان و تحریم متعه که مناسب است در این رابطه به کتاب ارزشمند المراجعات ص ۲۱۸ الی ۲۸۲ و کتاب نفیس النص و الاجتهاد که در خصوص همین موضوع نوشته شده است مراجعه شود.

۱. صحیح بخاری ج ۱ ص ۶۳.

۲. سیره ابن همام ج ۱ ص ۶۴۲، طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۱۰۲ و نحل شهرستانی مقدمه چهارم ص ۲۹، شرح

نهج البلاغه بن بی محمد ج ۲ ص ۴۰.

### فصل دوم: نقد و بررسی خلافت عامه

در این بخش ما سه بحث داریم:

الف) راههای تعیین خلیفه و مبانی فکری آن و رد آن (نارسائی آن)

نص

اجتماع امت

شورای خبرگان (اهل حل و فصل)

غلبه و استیلاء

وراثت و ولیعهدی

ب) همزمان با غروب خورشید رسالت، پایه‌های انحراف از امامت انتصابی نهاده می‌شود:

۱- تخلف از جیش اسامه بن زید

۲- جلوگیری از قلم و دوات

۳- راز انکار مرگ پیامبر

ج) کیفیت تکوین یا پیدایش خلافت خلفای راشدین

۱- سقیفه و خلافت فلت‌های (فلته)

۲- انتصاب تحمیلی

۳- شورای فرمایشی.



الف) راههای تعیین خلیفه و مبانی فکری آن و نارسائی آن در اینجا دو بحث را به اختصار بررسی می‌کنیم:

یکی در راههای تعیین خلیفه نزد دانشمندان عامه و مبانی فکری آنها. دیگری در چگونگی انتخاب خلفاء را از زبان تاریخ نقل می‌کنیم.

اما راههای مشروعیت و تحقق خلافت در نزد دانشمندان عامه می‌تواند یکی از این چند امر باشد و هر یک شان به تنهایی می‌تواند برای تحقق حکومت و خلافت بر مردم کافی باشد:

اول نص پیامبر و یا خلیفه پیشین

دوم اجماع امت

سوم اجتماع اهل حل و عقد (شورای خبرگان)

چهارم قهر و غلبه و پیروزی نظامی،

پنجم نظام ولیعهدی و وراثتی.

و قبلاً در بحثهای مقدماتی نمونه‌هایی از کلمات دانشمندان عامه را در این زمینه‌ها آوردیم و گفتیم که هدفشان از بیان این راهها چیزی جز توجیه نمودن و مشروعیت بخشیدن به خلافت خلفاء از راشدین و غیر راشدین نیست.

زیرا آنها هر راهی را که خلفا برای نیل به خلافت به آن متوسل شدند، راه انتخاب خلیفه می‌دانند و ما اینک به بررسی اجمالی این راهها و مبانی فکری آنها می‌پردازیم تا کارایی و عدم کارایی را در تعیین خلیفه روشن نمائیم.

### اول: نص پیامبر یا خلیفه پیشین

ما فعلاً با نص پیامبر در رابطه با جانشین و خلیفه پس از خودش کار داریم و کاری به تنصیص خلیفه پیشین نسبت به خلیفه بعدی نداریم چون حجیت گفتار خلیفه قبلی فرع بر آن است که خودش از چه راهی انتخاب شده باشد از راه مشروع یا نامشروع، اما در رابطه با تنصیص پیامبر به جانشین و خلیفه‌اش:

در حجیت این راه اگر نصی ثابت بشود هیچ بحثی وجود ندارد که قول پیامبر حجت است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾

در این رابطه یک سری اخبار و روایاتی از پیامبر در کتب دانشمندان عامه نقل شده مبنی بر اینکه پیامبر جانشین خودش را تعیین کرد، بطوریکه برخی از آنها دلالت دارند که ابابکر را و در بعضی‌های دیگر را هم ضمیمه کردند و قسمتی دیگر نیز دلالت دارند که پیامبر خلفای راشدین و حتی عده‌ای از غیر راشدین که معاویه را هم تعیین نموده‌اند.

البته این احادیث را مرحوم علامه امینی بعد از نقل از کتب عامه، با بیان رساء و قاطع‌شان ساختگی و جعلی بودن این سری احادیث را اثبات نمودند.

و از طرف دیگر در مقابل این احادیث جعلی بر تعیین خلفای راشدین از جانب پیامبر، از خود دانشمندان عامه احادیثی فراوان از زبان پیامبر و خلفاء نقل نمودند مبنی بر آنکه پیامبر کسی را برای این امر تعیین نفرموده‌اند. که تعدادشان در حدود ۴۰ حدیث می‌باشد. برخی از دانشمندان عامه حکم به صحت بعضی از آنها نیز کردند.

مرحوم علامه امینی آنها را در جلد ۵ الغدير ص ۳۷۶ تا ۳۵۷ نقل کرده است، از این جهت اکثر دانشمندان عامه ناگزیر شدند که بگویند در رابطه با موضوع خلافت یا چیزی از پیامبر در تعیین کسی نرسیده است و یا اگر هم رسیده باشد بر چیزی دلالت ندارد تا بتوانند همه آن احادیثی را که بر انتصاب امیرالمؤمنین دلالت دارد حمل بر فضیلت و ذکر منقبت نمایند و هم احادیثی را که در رابطه با تعیین خاصین نقل شده به جهت اختلاف و تناقض کنار بگذارند و بگویند انتخاب آنها براساس بیعت امت یا شورای بوده است، نه براساس نص پیامبر در اینجا به گفتار بعضی از دانشمندان اهل سنت اشاره می‌کنیم:

۱- ابن کثیر شامی می‌گوید:

ان رسول الله لم ينص على الخلافة عينا لاحد من الناس لالا يكر كماز عم طائفة من اهل السنة ولا لعلي كما تقول طائفة من الرافضة

۲- خذری می‌گوید:

اصل در انتخاب خلیفه رضایت مردم است از همین رضایت مردم قوت می‌گیرد و راه مسلمانان بعد از وفات پیامبر همین بود و ابابکر صدیق با انتخاب مردم انتخاب شد، نه اینکه انتخابش براساس نص یا فرمانی از پیامبر بوده باشد.

۳- قاضی عضالدین ایجی:

مقصد سوم در اموری است که امامت با آنها ثابت می‌شود، امامت با نص از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یا از امام پیشین اگر کسی را تعیین کرده باشد، تعیین می‌شود و همچنین با بیعت حل و فصل ثابت می‌شود، ولی شیعه اینها را قبول ندارد- منظور راه بیعت حل و فصل است که در دیدگاه شیعه جایگاهی ندارد- دلیل ما براینکه امامت با بیعت اهل حل و حقد ثابت می‌شود، انتخاب ابوبکر به امامت است.

۴- امام الحرمین جوینی:

۵- آقای ماوردی:

۶- آقای قرطبی: هر سه نفر انتخاب خلفا را براساس بیعت می‌دانند، پس برای تعیین خلفای راشدین ما نص از پیامبر نداریم.

دوم: اجماع امت:

۱- الغدير ج ۵ ص ۲۳۳ تا ص ۳۲۶

۲- سيرة النبوة ج ۴ ص ۴۹۶ و الغدير ج ۵ ص ۳۵۷

دانشمندان عامه یکی از راههای کشف حقیقت و نیل به واقعیت را اجماع امت می‌دانند و می‌گویند اگر همه امت اسلامی و افراد و احاد مسلمین بر یک امری اجتماع نمودند و یک نظر و رأی دادند رأی شان بر خطاء نیست. و می‌گویند در مسئله خلافت، امت بر خلاف ابوبکر اجتماع نمودند پس برای ما حجت است. و برای اثبات حجیت اجماع روایاتی چون لا تجتمع امتی علی الخطاء و یا لا تجتمع امتی علی الضلال استدلال کردند.

در مقام جوام می‌گوئیم:

اولاً- اینکه اجتماع در نزد امامیه تا چه حد حجت است و ملاک حجیت اجماع چیست؟ آیا مطلق اتفاق امت حجت است یا از جهت کشف قول معصوم علیه السلام حجت است، اینها همه مباحثی هستند اصولی و از طرح آن خودداری می‌شود.

و ثانیاً- روایت نبوی، بر فرض صحت و صدور آن - چون این روایت فقط از طریق عامه نقل شده و از طریق خاصه دیده نشده است - دلالت دارد که اگر همه افراد امت بر یک امری اجتماع کردند، برگمراهی اجتماع نمی‌کنند و آن هم در مسأله‌ای که در آن مشاوره نمودند و سپس به اتفاق آراء آن را تصویب کردند ولی کاری را که چند تن همینطوری انجام دادند به آن اجماع نمی‌گویند و بیعت با ابوبکر چنین بود، شاهدش گفتار خود آنان است که نقل می‌شود:

۱- قاضی عضدالدین ایجی:

زمانیکه امامت به اختیار و بیعت مردم ثابت شده لازم نیست همه امت هم داستان گردند چون بر این امر دلیل عقلی و شرعی نداریم، بلکه بیعت یک و دو نفر کفایت می‌کند چون می‌دانیم که یاران پیامبر با همه سرسختی‌شان در دین به این اکتفا کردند، چنانچه بیعت ابوبکر بوسیله عمر بسته شد و بیعت عثمان بوسیله عبدالرحمان بن عوف بسته شد و اجماع مردم مدینه را شرط ندانستند تا چه رسد به اجماع امت.

۲- ماوردی می‌گوید:

دانشمندان در تعداد افرادی که بوسیله آنها خلافت منعقد می‌شود، چند گروه هستند:

الف) یک عده می‌گویند به اتفاق همه افراد حل و فصل هر شهر منعقد می‌شود.

هَذَا مَذْهَبٌ مَدْفُوعٌ، بینی این دیدگاه باطل است زیرا بیعت ابوبکر برخلافت به این شکل محقق پیدا نکرد چون بیعت ابوبکر به خلافت به اختیار افرادی که حاضر بودند انجام شد، و منتظر نماندند برای بیعت افرادی که غایت بودند.

سوم: شور و شوری در اسلام:

(یا شورای خبرگان یا اهل حل و عقد)

در فرهنگ امروز جامعه ۲ واژه نزدیک به هم وجود دارد که از یک اصل مشتق هستند ولی در معنا و

نتیجه یا هم تفاوت دارند و آن دو واژه عبارتند از: شور و شوری

اما شور و مشورت بمعنای نظرخواهی از دیگران است که نه محتاج به آئین نامه است و نه قانون انتخابات و می‌توان این نظرخواهی را در هر جا و در هر شرایطی انجام داد و از فکر دیگران مدد گرفت، منتهی تصمیم گیری قطعی با خود مشورت کننده است.

و اما شوری امروز عبارت است از جمع سازمان یافته‌ای که برای مشورت براساس آئین نامه داخلی کار می‌کنند و تصمیم با اکثریت اعضای آن است.

ولی شوری در قرآن به همان معنای اول می‌باشد، نه بمعنای رایج امروز.

در قرآن آیاتی در رابطه با اصل شور و شوری وجود دارد و گاهی به پیامبر امر می‌فرماید که از مؤمنین در امور نظرخواهی نماید و گاهی شور و مشورت را از صفات برجسته مؤمنین و افراد جامعه اسلامی می‌شمارد: و شاورهم فی الامر فاذا عزمتم متوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین<sup>۱</sup> یعنی با آنها مشورت بنما و هر وقت تصمیم گرفتی به خدا توکل و خداوند کسانی را که به او توکل می‌کنند دوست دارد. آیه دیگر،<sup>۲</sup> آمد:

والذین استجاب لربهم و اقاموا الصلوة و امرهم شوری بینهم و مما رزقناهم ینفقون

یعنی آنانکه به ندای پروردگار خود پاسخ گفته‌اند و نماز را بپا داشته‌اند و کارهایشان براساس شور و مشورت است، و از آنچه که به آنان روزی کرده‌ایم انفاق می‌کنند.

این دو آیه مذکور در قرآن در رابطه با اهمیت شوری و مشورت نازل شده است ولی این دو آیه هیچ ربطی به مسأله امامت و خلافت از طریق تصمیم گیری اکثریت اعضای شوری ندارد. به دلائل ذیل:

اولاً- قانون شوری از نظر اسلام در حوادث و موضوعاتی است که در صحنه اجتماعی مسلمانان بوجود می‌آید و حکم الهی خاص یا عام در آن نرسیده است، پس اگر در موردی احکام الهی بصورت خاص یا عام رسیده باشد نمی‌توان در آن مورد مشورت کرد و الا اگر تمام حوادث (موارد) مشورت بردار بود دیگر چه نیاز به احکام الهی بود و همچنین در مواردی که حکم شخص الهی وجود ندارد ولی حاکم اسلامی بنا به ولایتی که دارد می‌تواند در آن وظیفه‌ای را معین کند، این مورد نیز از موارد مشورت بیرون است،<sup>۳</sup> آمده:

و ماکان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امر ان ینکون لهما الخیرة من امرهم<sup>۴</sup>

یعنی هنگامی که خدا و رسول او در کاری فرمان دهند شایسته نیست که مردان و زنان مؤمن در آن کار از سراختیار هرگونه که بخواهند عمل کنند.

فرمان خدا همان احکام آسمانی دین است و فرمان پیامبر غیر از دستور خداست ولی هم جهت با آن است مثلاً در مصالح حکومتی و تجهیز قوا،

۱. سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۵۹.

۲. سوره سوری / ۲۸.

۳. سوره احزاب / ۳۳.

۴. بقره، ۲۴، ص ۳۶۶.

البته دادن این فرمان باید پس از مشورت با یاران باشد.

پس شوری در موضوعاتی بالاتکلیف است و مسأله امامت و خلافت از آن خارج است چون در او نصّ وارد شده و آن همه ادله قرآنی و روایی که بررسی نمودیم حتی جای نظر را برای خود پیامبر باقی نگذاشته بود تا چه رسد به شورای مهاجر و انصار.

ثانیاً - روشن‌ترین گواه براینکه این دو آیه مربوط به زعامت و رهبری نیست این است که پیامبر این دو آیه را در مورد تعیین حاکم پیاده نکرده است، بلکه مجموع مشورتهای پیامبر که تاریخ آنها را ضبط کرده است مربوط به امور نظامی و جنگی بوده است.

مثلاً آیا جنگ بکنیم یا نکنیم و شورای نظامی جنگ بدر مربوط به این قسمت می‌شود و همچنین در شیوه جنگیدن آیا در مدینه بمانیم و بجنگیم و یا در خارج شهر به نبرد پردازیم؟

چنانچه شورای نظامی احد مربوط به این قسمت می‌شود و شورای نظامی پیامبر در جنگ احزاب در شیوه دفاع از شهر مدینه بوده است و همچنین شورای نظامی در جنگ طائف برای تعیین محل ستاد فرماندهی تشکیل شده است و در مجموع مشاوره‌های پیامبر موردی پیدا نمی‌شود که پیامبر در انتخاب رئیس برای منطقه‌ای و یا فرمانده سپاهی از در مشورت وارد شود مع الوصف چگونه می‌توان آیات را ناظر به شیوه حکومت در اسلام دانست.

پس آیاتی که در رابطه با شوری آمده هیچکدام به موضوع انتخاب رهبر و خلیفه نیست و آیه اولی در پی امضای سیره پیامبر است که رئیس مسلم جامعه اسلامی بوده است و او باید جلسه مشورتی تشکیل دهد و افراد را بخواند و از آنان نظر بخواهد و سپس خودش تصمیم بگیرد و با عزم راسخ به خدا توکل کند و نظر خود را اجراء نماید و آیه دوم نیز مربوط به امور شخصی مسلمانان است نه امور کلی مثل زعامت و رهبری.

بعبارت دیگر برازنده یک جامعه اسلامی شور و مشورت افراد از همدیگر است تا بدین وسیله موجب رشد استعداد و قوی بشود و افراد شایسته شناخته گردند و مردم با مشکلات آشنا شوند و در جریان حوادث قرار بگیرند و مردم به حکومت نزدیک شوند و حکومت از نیازهای مردم آگاه شود پس هیچکدام از این دو آیه مربوط به انتخاب خلیفه نمی‌باشد.

ثالثاً - بر فرض اینکه یکی از راههای تعیین خلیفه شورای خبرگان و اهل حل و فصل باشد در انتخاب خلفای اهل سنت چنین شورایی تشکیل نشد تا انتخاب خلیفه براساس اکثریت آرای خبرگان باشد و شاهدش گفتار دانشمندان اهل سنت است که در قسمت قبل آوردیم و خودشان متعرض شدند که انتخاب خلیفه به بیعت یک یا دو نفر صورت گرفت و نظر اکثریت شورای اهل حل و فصل در بین نبوده است و از تکرار خودداری می‌شود پس اینکه دانشمندان اهل سنت مدعی اند که انتخاب خلفا براساس اجماع است یا بصورت شوری خبرگان بوده است، ادعای باطلی است.

فقط دو راه باقی می‌ماند:

چهارم - ۱- راه زور و غلبه و قلدوری که خلافت سرسلسله‌ها و خاندانها بدین صورت بوده است.

پنجم- ۲- دیگری نظام ولیعهدی و وراثتی که خلافت سایر افراد آن سلسله به آن صورت بوده است. و ما قبلاً زمینه‌های پیدایش این راهها را ذکر کردیم و سپس به اصل این راه و ارزش آنها می‌پردازیم. (ب) پایه‌های انحراف بزرگ نهاده می‌شود

اما زمینه و پایه‌های غصب خلافت فراهم می‌شود:

در این فصل به بررسی چگونگی انتخاب شدن خلفا می‌پردازیم و قبل از وارد شدن در نحوه تعیین خلیفه اول و جریان سقیفه به بیان مقدمات این انتخاب می‌پردازیم و فعلاً ما کاری به مخالفت‌های یاران پیامبر در سالهای اوائل بعثت و هجرت نداریم بلکه فقط به چند نمونه از مخالفتها و توطئه‌های آنها در اواخر عمر پیامبر و در رابطه با مسأله خلافت اشاره می‌کنیم و می‌بینیم هر چه پیامبر حال مزاجی‌اش ضعیف تر می‌شود و مریضی‌اش شدت می‌یابد مخالفت‌های یابد خلافت بیشتر می‌گردد و پایه‌های یک توطئه بزرگ و انحراف عظیم و دامنه دار در اسلام نهاده می‌شود و قبل از ورود به بحث به این مقدمه باید توجه داشت، بعضی از متفکرین و اندیشمندان شیعه معتقدند که خلفای ثلاثه در همان اوائل بعثت مسلمان شدند و تصور اینکه اسلام آنها از روی حقیقت و اخلاص نبود و برای طمع و یا جهات دیگر بوده پذیرفتن چنین سخنی مشکل است.

ون روزی که ابوبکر به اسلام گردید چه طمعی در اسلام داشت و اگر اسلام در آن روز طمع یک چنین اشخاصی را برانگیخته بود و همه قریش به اسلام می‌گردیدند، پس چرا اقوام خود پیامبر صلی الله علیه و آله به اسلام نگرویدند، مگر نمی‌شود کسی یک عمر یا نیمی از عمر را در صلاح و درستی بگذراند اما یک حادثه و پیش آمدی مسیر زندگی‌اش را عوض کند و جنایتی را انجام دهد که گذشته- نیک و افتخار آمیز- را پایمال سازد؟

زیرا تمام افراد بشر در هر مقامی که باشند (جز معصوم که خداوند او را در کنف حمایت و عنایت خود قرار داده است) همه در معرض خطرند، حالا می‌خواهد صحابی باشد یا غیر صحابی باشد، آری محرکهایی که انسان را بطرف گناه می‌برد مختلف است، محرکه‌های شهوانی در بیشتر افراد در همان سنین جوانی است و آنها را به سوی گناه می‌کشاند ولی بعد که آدم پا به سن گذاشته دیگر این گزینه آنقدر خطرناک نیست ولی بجایش بعضی از غرائز دیگر چون حب مال و جاه طلبی در انسان قوی می‌شود، ولی باز در همه این چنین نیست بعضی از افراد هم از شهوت جنسی می‌توانند بگذرند و هم از غذا خوب و لباس و مسکن خوب و از جاه‌طلبی که قوی‌ترین گزینه بشری است و این دیگر نه به سن کاری دارد و نه به علم همه را اسیر خویش می‌کردند. «آخر ما یخرج من قلوب الصدیقین حب الجاه»

اینها با انگیزه‌های دیگر می‌توانند بسرعت مبارزه کنند، اما حب جاه و جاه طلبی را نمی‌توانند به سهولت مبارزه کنند. امام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شریفه خاصه جاه‌طلبی را می‌گوید و تحقیر می‌نماید و از جمله می‌فرماید: شیطان ۶ هزار سال خداوند را عبادت کرده که معلوم نیست دنیاست یا آخرت، ولی برای یک تکبر خداوند او را از مقام رفیعش منزل داده است امام در همین خطبه می‌فرماید:

فأله الله فی

یعنی بترسید از آینده ظلم و از بد فرجامی تکبر و جاه‌طلبی که بزرگترین دام شیطان و عظیم‌ترین ابراز فریب اوست و همچون زهرهای کشنده در دلهای مردمان داخل می‌شود، پس شیطان هرگز ناتوان نمی‌شود و راه هلاکت و گمراهی هیچیک را اشتباه نمی‌کنند نه دانشمند را برای دانایی‌اش را و نه درویش ژنده پوش را در جامه کهنه‌اش.

بنابراین بعید نیست گفته شود، اسلام خلفاء در صدر اسلام از روی حقیقت بوده است و در حد دیگر مسلمین اخلاص داشتند، البته از روی نژادپرستی و تکبر گاهی در مقابل پیامبر گستاخی و مخالفت هم می‌نمود ولی در اواخر عمر پیامبر که مسأله زمامداری مطرح بود گرفتار حب جاه و نخوت و خودخواهی شدند و جنایاتی را مرتکب شدند که گذشته‌هایشان را پایمال کردند و بعد از این مقدمه می‌پردازیم به بیان مواردی که با مخالفتهایشان پایه‌های یک انحراف بزرگ را نهاده‌اند.

### موارد انحراف

#### ۱- تخلف از جیش اسامه بن زید

پیامبر اسلام در روزهای آخر عمرش لشکر را برای نواحی فلسطین تجهیز نمود و اسامه بن زید را که کمتر از ۲۰ سال داشت فرمانده لشکر قرار می‌دهد و کبار از صحابه چون ابوبکر و عمر و عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده جراح و سعد بن ابی وقاص و عثمان و معمر بن (پیرمردان) قوم همه را در زیر فرمان یک جوان ۲۰ ساله درآورد و دستور حرکت را صادر می‌فرماید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از این کار دو هدف دارد:

اولاً - می‌خواهد به مردم به فهماند هر کس لایق هر کاری بود باید به او واگذار کنند و سن در او مطرح نیست و در حقیقت یک نوع تفهیم ضمنی است که در خلافت و جانشینی او لیاقت و صلاحیت مطرح است، نه کهولت و سن.

ثانیاً - می‌خواهد که در هنگام رحلتش بزرگان قوم و صحابه کبار از مرکز خلافت یعنی مدینه بدور باشند تا صحنه‌های سیاسی برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام هموار باشد و این آقایان سنگ اندازی نکنند، برای همین جهت اسامه جوان را انتخاب فرمود و اصرار کرد که همه با او بروند، آقایان تا بیرون مدینه هم رفتند، ولی فکر کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار است و ممکن است که از دنیا بروند و رشته کار از دست بیرون برود و لذا به مدینه برگشتند.

و خود عمر و ابوبکر تخلف کردند و آمدند گزارش دادند که بعضی از صحابه راضی نیستند که با اسامه بروند چون سن اش کم است و کسی دیگر را انتخاب کنید، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با بدنی ضعیف و رنجور بالای منبر رفتند و جد و ثنای خداوند را بجای آوردند و سپس فرمود شما درباره پدرش زید که انتخاب کرده بودم، حرف داشتید، زید فرمانده لایقی بود، اسامه نیز فرمانده لایقی است و خداوند لعنت کند کسی را که از جیش اسامه تخلف کند.

سه یا چهار نوبت فرمودند: جهزوا اجیش اسامه

ولی صحابه کبار مانند عمر و ابوبکر مریضی پیامبر را بهانه نمودند و از لشکر اسامه بن زید تخلف کردند. یکی برای گرفتن مقام امامت جماعت و دیگری برای فضولی در محضر پیامبر ﷺ و انحراف مسیر خلافت به مدینه بازگشتند و آخرش به بهانه‌های راهی لشکر را از حرکت مانع شدند و هیچ مورخی از عامه نمی‌تواند این تمرد را انکار کند، منتهی آنها می‌گویند چون اینها نسبت به پیامبر ارادت و محبت بسیار داشتند و می‌دیدند که حال پیامبر خوب نیست دلشان نیامد که بروند و این رسوائی و طعن را از فضائلشان می‌شمارند.<sup>۱</sup>

### ۳- جسارت بزرگ به ساحت مقدس پیامبر ﷺ

پیامبر اسلام لحظات آخر عمرش را می‌گذارند و اصحاب، حجره پیامبر ﷺ را پر نمودند و زنان پیامبر در پشت پرده قرار دارند، پیامبر فرمود:

صحیفه و دوائی بیاورید تا چیزی بنوسم که بعد از من گمراه نشوید.

عمر گفت: ان الرجل لیهجر قد غلبه الوجع و عندکم القرآن حسبنا کتاب الله یعنی این مرد هذیان می‌گوید و درد بر او غلبه پیدا کرد و در پیش شما قرآن است و قرآن ما را از نوشته پیامبر ﷺ بی‌نیاز می‌سازد.

در بین حضار اختلاف شد بعضی سخن عمر را می‌گفتند و بعضی می‌خواستند امر پیامبر را اطاعت کنند و اختلاف بالا گرفت و حضرت فرمود: بلند شوید از پیش من بروید و در پیش من نزاع و دعوا صحیح نیست.<sup>۲</sup>

بعضی از حضار عرض کردند، آیا آنچه را که خواستی بیاورم، پیامبر فرمود: دیگر بعد از این !! آری حرفی زده شد که در حضور و حیات پیامبر کلامش را از اعتبار ساقط کردند و بر فرض چیزی که هم می‌نوشت چه ارزشی می‌داشت.

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کنند که گفت روز پنج‌شنبه چه روز پنج‌شنبه‌ای، سپس اشکها از چشمانش فرو ریخت و گفت پیامبر فرمود: قلم (کنف) و دواتی بیاورید تا برایتان کتابی بنویسم تا بعد از من هیچگاه گمراه نشوید، آن شخص گفت: پیامبر هذیان می‌گوید در این باب روایات بسیاری هست که راویان و مورخان اهل سنت در کتابشان ضبط کرده‌اند و غیر از آن کسی را نگفته‌اند که چنین سخنی را درباره رسول اکرم ﷺ گفته باشد، منتهی بعضی‌ها کمی شهادت بخرج داده‌اند و نام گوینده سخن را گفته‌اند و بعضی‌ها هم به اجمال گویی گذراندند.

۱. سیرة النبویه ج ۴ ص ۴۴۱- طبقات بن سعد ج ۲ ص ۴۱ - تاریخ ابن اثیر ج ۲ ص ۳۱۷- حق الیقین شبر ج ۲

ص ۳۹۱.

۲. این واقعه را مسلم در صحیحش و احمد حنبل در مستدرک و محمد بن سعد در طبقات الکبری و دیگران نقل کرده‌اند.



این مرد با این سخن پیامبر را در جریان عجیبی قرارداد، رودرروی حضرت به وی جسارت نمود و راه نسبت هذیان را به حضرتش باز کرد. و حال آنکه قرآن درباره اش می گوید: ﴿ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۗ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ۗ ﴾ یعنی پیامبر از روی هوا و هوس سخن می گوید و سخنانش نیست مگر سروشی که به او وحی می شود و معلم نیرومند او را بیاموزد (که مراد یا جبرئیل یا خداوند است).

آری دانشمندان اهل سنت حاضرند برای از بین بردن موضوع خلافت و ولایت حضرت علی علیه السلام نسبت سهو و نسیان را به هر کسی بدهند. و از ابن عباس صحابی و شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کنند که می گوید: پیامبر در لحظات آخر عمرش اصحابش را به سه چیز وصیت کرده است و دو تا از وصیت هایش را بیان کرد:

بیرون کردن مشرکین از جزیره العرب

جایزه دادن به جمعیت های سیاسی

ولی سومی را که ولایت علی علیه السلام باشد را وی فراموش کرد. چگونه ممکن است که خبر امت و دانشمند اسلام آن دوتای دیگر را فراموش نکرد ولی سومی را فراموش کرده است.

اگر ابوبکر در بستر مرگ چیزی درباره عمر اشاره کند و سپس به حالت غش بیفتد و عثمان از پیش خودش عمر را منصوب نماید این نافذ است ولی گفته های پیامبر بی ارزش است.

(توضیح بیشتر این قسمت در چگونگی انتخاب عمر خواهد آمد)

۳- چرا عمر مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرد- توطئه سوم.

پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه نزدیکهای ظهر وفات کردند و ابوبکر در بیرون مدینه به سر می برد، عمر نمی داند چه کند؟ چون ممکن است مردم بریزند با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت کنند، عمر و مغیره بن شعبه آمدند، روی صورت پیامبر صلی الله علیه و آله را پس زدند.

عمر گفت: عجب از هوش رفته است!! مغیره گفت بخدا قسم مرده است. عمر گفت دروغ می گویی پیامبر نمرده است و لکن تو می خواهی فتنه ای برانگیزی، پیامبر نمی میرد تا منافقین را براندازد.

آمد داخل مسجد و فریاد زد می شنوم عده ای از منافقین می گویند پیامبر مرده است پیامبر نمرده او عروج کرده است و در پیش خداست، آنچنانکه عیسی رفت.

هر کس بگوید پیامبر مرده است، او برمی گردد و دست و پایش را قطع می کند.

عمر شمشیرش را کشید و گفت: هر کس بگوید پیامبر مرده با همین شمشیر گردنش را می زنم و بقول حافظ ابراهیم شاعر معروف: عمر صیحه می کشید و می گفت:

علوت حامته بالسيف ابريسا

من قال نفس المصطفى قبضت

یعنی هر کس بگوید پیامبر مرده است من با شمشیر سر او را برمی دارم.

عمر و بن زائده صحابی عظیم الشان پیامبر که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ۱۳ نوبت، وقتی که برای جنگ از مدینه بیرون می‌رفت او را جانشین خود قرار می‌داد و معروف به ابن ام مکتوم است این آیه را برای عمر خواند:

«و ما محمدُ اِلَ رسولٍ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِ الرِّسَالُ اَفَا نَ ماتَ اَوْ قَبِلَ اَنْقَلَبْتُمْ عَلٰى اَعقابِكُمْ»

عباس عموی پیامبر آمد با عمر صحبت کرد و گفت: پیامبر مرده است و مثل بقیه انسانها می‌میرد او را دفنش کنید. خداوند کریمتر از آن است که او را دوباره بمیراند و آن چیزی که شما می‌گوئید که او برمی‌گردد. اگر خدا خواست می‌تواند او را از زیر خاک بیرون آورد و یا او را زنده کند.

اما عمر همانطور روی حرفش پافشاری می‌کرد و می‌گفت پیامبر نمرده است و با شمشیر مردم را تهدید می‌کرد و عده زیادی از مردم در سرگردانی و حیرت بسر می‌بردند.

خوب طبیعی است وقتی مصیبت بزرگی بر یک فرد یا ملتی وارد شد مردم تا مدتی نمی‌توانند درست فکر کنند و به اصطلاح شوکه می‌شوند، بخصوص توده مردم، گیج و بهت زده می‌شوند و از درک صحیح وقایع و حوادث و توطئه‌ها عاجز می‌مانند و رجال هم که تباری و دست به یکی کردند.

توده مردم تا این حرف را از عمر شنیدند خوشحال شدند و دورش را گرفتند و در دلشان می‌گفتند خدا کند که حرفهای عمر درست باشد، و عده‌ای هم گوشه و کنار ماندند و گفتند این حرفها چیست؟